

۱۱۷۵

درجه تسمیه او به مرو شایجان ۳

رساله رضویه

کفیه کفیه کفیه



فهرست مافیه

- ۱- رساله رضویه
- در بیان آغاز بنای رودخانه
- ساخته شده که در آن بقعه نور
- مالم که ۱۲۹۲ هجری قمری
- و صدقات که بوسیده از بجان
- ۲- رساله در بیان کوه
- زمین بومی داده مالیه در کوه
- ترجمه دانشمند علاوه از
- عواشی از آن است ترجمه
- در پشت صفحه اول مابود است
- و دیگری (مصباح الدوله)

که بنام محمد تقیخان بعد از شش  
 مارون کشید و نامون و شرح  
 آن در بزرگان از بد و شهادت آن  
 و نام متولیان و مختصری از لطافت  
 یک پاست ۵۰۰  
 شرح آفتاب بنیامی عظیم که در روی  
 ی از آن سر بفرای و عربی  
 و توضیحات لادندی در دیباچه  
 ۱۴۵۲  
 بزرگترین نشانی از با هم در آن  
 در ۱۲۹۵ (در ۱۲۹۵)

۱  
۱  
۸  
۸  
۳  
۵  
۵  
۸  
۷  
۶  
۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۵۱  
۵۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۵۱  
۱۸

رساله رضویه

مضمون کفص السفا



۱- رساله رضویه تالیف

که بنام محمد تقیخان صدرم ۱۱۷۵

در بیان آغاینبای روضه معده رضویه از زمان مارون الرشید و تاکنون شرح  
ساخته شده که در آن مضمون از طرف پادشاهان و بزرگان از بدو شهادت آورده  
شده که ۱۲۹۲ هجری قمری است انجام گردیده و نام متولیان و مختصری از لطافت  
و صفات که بوسیله از بجان رسید بان استنای طلبک باشد ۵۰۱  
۲- رساله در بیان کوههای آتشفشان و شرح آتشفشانی عظیم که در روی  
زمین می آید تالیف از محمد میرزا علی اکبر حکیمباشی از دانشمندی و عربی  
ترجمه دانشمند علاوه از اصل کتاب اضافات و توضیحات سودمندی در بیان

عربی از آن است ترجمه خان دردیچ ۱۲۹۲

۵۲، ۵۳

در پشت صفحه اول بادداشت در نظر از کلبین (بر از استخوان منی از بار با هر محمد حسن  
و دیگری (مصباح الدوله - حنفی بن حکیم در ۱۲۹۵) در مضمون

رساله رضویه

توضیح کفوف السفا



۱- رساله رضویه تالیف که بنام محمد تقیخان معدوم است

در بیان آغاز بنای روضه مقدسه رضویه از زمان مارون الرشید و تاکنون و شرح ساختمانها که در آن تعبیر نموده از طرف پادشاهان و بزرگان از جمله شهادت آنرا تا الف که ۱۲۹۲ هجری قمری است انجام گردیده و نام متولیان و مختصری از لطافت و صفات که بوسیله از بنکان رسید بان آستان ملائیک پادشاه ۵۰۱

۲- رساله در بیان کوههای آتشفشان و شرح آتشفشانیهای عظیم که در روی زمین روی داده تالیف ترجمه میرزا علی اکبر حکیمباشی از فرانسوی و عربی

ترجمه دانشمند علاوه از اصل کتاب اضافات و توضیحات سودندی در ریاضیه و حواشی در آن است ترجمه ناصر در ذی قعدة ۱۲۹۲ ۵۲ تا ۱۴۶

در پشت صفحه اول یادداشت هونفر از مالکین (بریز آتشفشان منشی ابرار با هم در طهران) و دیگری (مصباح الدوله - جعفر قاسم بن عباس در ۱۲۹۵) درین مضمون

۱۱۷۵

از کتابت حضرت میرزا محمد باقر  
مبتدع است در سال ۱۱۸۱  
در شهر تبریز  
مبتدع است در سال ۱۱۸۱  
در شهر تبریز



عدد صفحہ ۱۴۹  
۱۴۹

این رسالہ حضور نظام رسالہ کتب

آسی فانی در کتب ارضی در طهران  
بین بنی از جانب رفوز از قاضی محمد  
۱۷۳۵۵

۱۲۹۵



۱۱۷۵



۵۰ صفحہ  
۹۴ صفحہ

۱۱۷۵

رساله مخضره در اوضاع بقعه مبلکه حضرت امام رضا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اشهدنا مشرعه امام الذي كانت امامته  
متميزة بين الفريقين ومن زاره نجا من النار ولو كان  
عليه وزر الثقلين ومن بات عنده ليلة كان كمن زار الله  
فوق عرشه ومن قصد مشرعه كان له بكل خطوة الفحجة  
والفحمة وورد في فضل بقعة المباركة هي والله روضة  
من رياض الجنة اما بعد چونکه توکل کستان جلالت و  
و عند پش خا مکت و فتوت قوه با صره رفعت و جلال  
وغره ناصیه عظمت کمال الموفق بتوفیقات الملک السرمی  
و جامع کلمات الظاهری و الباطنی اعنی جان نثار سلطان  
خرهسان و تعزیه دار واقعی شاهنشاه تشنه لبان و مفاد  
حدیث شیخنا منا و خلقوا من فاضل طیننا از جبهه میرش  
عیان سرکار عالی رافع جایگاه محمد تقی خان خطه الله  
من البلیات و احمد ثانی از این فقیر خاک رود جامع خا

30

و انار

و انار نامه ای علیهم السلام عرض فرمودند که بیان بقعه  
مبارکه روضه رضویه علی مشرفا لآلاف التجهة و بقعات  
اطراف آن قبه شریفه و حرث بنای آن بلده طیبه  
و شیخی صیحه بنا و تعمیر بقعات و مقامات ان نمودند  
مخبری نوشته شود لهذا بسم الله الرحمن الرحيم و اجابت منقول  
ایشان شروع در این مخترشد بدانکه ظاهر از روایات  
اینست که در زمانیکه حضرت امام رضا علیه السلام از مدینه  
طیبه مرحله بهای مرو می شدند اصل این قبه شریفه در همان  
موضع متعقدس که حال پیشد بود و مشهور بقعه ناریه  
بوده چنانچه از روایتی که در خصوص دره النور حین العبور  
الی امر و باراضی سنا باد از عیون نقل شده معلوم میشود  
و لفظ الزایت پان قسم است ثم دخل و از حدیث بن خطبه  
الطائی و دخل القبة التي فيها قبره و ان رسید الی آخر  
احمدیست و هم چنین از حدیثی که سرور در بر غلاة و

مطلب  
موضوع رساله

موقوفه در حضور مامون نمودند و مامون پسرور را اکرام و  
 تعظیم نمود حسن بن جهم میگوید بعد از تفرق آن مجلس پسرور  
 عرض نمود که حد میکنم خداوندی را که مامون را مطیع نما کرد  
 حضرت فرموده با بن جهم منورف نفوتورا آنچه دیدی از  
 اکرام و تعظیم مامون نسبت بمن زیرا که او زوجه باشد ملا  
 بر هر بنید نماید حسن بن جهم میگوید این سخن را منی داشتم  
 تا آنکه که پسرور را مامون بنیستند در طوس بر هر بنید نمود  
 و دفن فی دار سعید بن قطیبه الطالی فی القبة التي فیها قبره  
 هر دن الی جنبه و هم چنین روایتی که وقت مرگت ال  
 سه در از مرد شهبان با مامون و نزول بارض سناباد  
 و امرغون آنحضرت با بصلت هر دی که از چهار جانب قبر  
 هر دن از این قبه مبارک که چهار کف خاک نبرد است و در آن  
 بجهت نیکی محل دفن سوزا با بصلت معلوم نماید معلوم میشود  
 و آنروایت در کتاب عمون خبار ارض سطور است و بعضی

الآن

از آن روایت این است یا با بصلت او حل بنده لقبه است  
 فیها قبر هر دن الی آخر حدیث و غیر این خبار از احادیث  
 دیگر که دال است بر این مطلب و اینکه در لهند و افواه عوام  
 مشهور و معروف است که این قبه مبارک از بنای اسکندر  
 ذی القرنین است تا بحال با خذ درستی بر نخورده ام شاید  
 وجه آن این باشد که چون سروش اهبان که از عظیم بلاد خراسان  
 بوده از جمله شهر با بصلت که اسکندر ذی القرنین از آنجا نماند  
 چنانچه در معجم البلدان سطور است و سیر سلطنت او در شهر  
 بوده بلکه سیر سلطنت پادشاهان خراسان بعد از اسکندر نیز در آن  
 شهر لجه و از رعایت خوبه و خوشی هو آن بلد و ابرو و اهل آن  
 نام نهاده یعنی جان شاه و باعتبار تقدیم مضاف الیه شاهان  
 نام شده باری چون اسکندر از جمله نیکان و مقربان و محبوب  
 خداوند عالمیان بوده و با الهام عیب شاید بر او معلوم شده  
 باشد که در این ارض فیض قرین یکی از ائمه طاهیرین صلوات الله

مجلس  
 وجه از سیر

علیه السلام مدفون خواهند بجهت یافتن این فیض که  
 شرف و فضیلت بجهت او حاصل شود و در این ارض فیض قرین بلده  
 بنا نهاده سوگوم بنیاد چنانچه سابقاً حدیثی که دلالت بر اینست  
 نقل نموجیم و بعضی از محدثین اینست یدفن بمدینه بنا  
عبدالصالح للکندر وی قرنین بلده بارض طوس بقال  
 لساننا بادبضعت من ال آخر حدیث هم چنین حدیثی که  
 صدوق ره در کمال الدین و اتمام النعمه روایت نموده که نظر  
 این روایتست قال فیہ لقیلہ عرفیت متکبر و یدفن با

مطلبه  
 اسکندر است اینست  
 مابون ملوط چگونه  
 عبه صالح شد  
 کتاب

المدينة التي بناها العبد الصالح ذو القرنين و یدفن الی جنب  
 شه حقیقی الی آخره پس از این روایت ظاهر شد که اسکندر  
 بنای بلده نهاده نه قبه مبارکه و این سبب اشتباه محوم شده  
 در بلده بقبه و لشد العالم و چون لذر روایتی که قطب راوندی  
 از حسن بن عمار که کاتب حضرت امام رضا ۴ بوده و هم چنین  
 ظاهر میشود که هنوز فرمودند که چون قبور را حفر کنید با سائید کرده

اسکندر مسجد جاشهری  
 بنا نهاده بلکه تا او نرسد  
 خراب کرد و جای دیگر  
 مسجد را  
 مسجدی که این بنیاد پیدا  
 مردم نادان تا چه بیا  
 در هر اولای باک ترا در فرض است  
 میزنند اسکندر را  
 با لایحه اندستی مرتبه نبوت  
 معانظور که نام یزید و زرار با دشنام و لعن  
 معانظور

فانی

خواهند شد و صورت مای در اینجا از سطح هر خواهد شد و بر آن  
 بخط عبری و لغه عربی نوشته خواهد بود و که این است روضه علی  
 ابن موسی الرضا و کوه دال قبره و در جوار در جنب است آن  
 صورت مای را در پائین پای من دفن کنید چنانکه این در رو  
 که آن قبر را اسکندر زد و القرنین از برای نسیم در راحه باشد  
 و آن مای را در اینجا علامت این باشد چنانچه حضرت نوح از  
 برای حضرت امیر المؤمنین ۴ قبری مخفی نمود و لومی در آن قبر نهاد و بر آن  
 لوح نوشت که بود که این قبری است که لوح سینه بر مهیا نموده است  
 از برای علی بن مهطال است حضرت امیر ۳ وصیت نمودند که بنین  
 که آن لوح را در بالای سر من دفن کنید چنانچه از لویض نقات  
 مسوح شد باری این قبه مبارکه از جمله محدثات حدیثی قطب است  
 که از جانب طوس الی طوس طوس است از برای مای بنا  
 نهاده بود چنانچه حاجت امیر المؤمنین در احوال شیخ کمال الدین  
 حسین خوارزمی فرموده است در تولد سطور است و بر سینه

اسکندر را اینکار با معانظور  
 چه میگارد بوده نوح  
 نقات نه سقا طائر

و اولاً مکان خصوصاً اهل حق مذکور است که تا فریب <sup>بجای</sup> <sub>بجای</sub>  
 بر سر قبر حضرت امام رضا عمارت لایق نبوده و اندک کسی که بوده از  
 محدثات حمید بن قطب طالی بود که در زمان هرون الرشید  
 حاکم طوس بود چون هرون الرشید وفات یافت او را در  
 خانه حمید مذکور دفن نمودند و بعد از این حضرت امام را در خانه  
 مدفون ساختند و این عمارت عالی که بحال بر سر قبر مطهر <sup>حضرت</sup> <sub>حضرت</sub> امام  
 موجود است لا اشراف الین ابوطاهر قسی است که وزیر سلطان  
 سنج بود و نظر بدینی که لشکر میفرماید که مدفون بنوم در  
 دارموجنه در مدت چهار صد سال خانه و منزلی در اطراف  
 بقعه شریفه آن بزرگوار نبود و نوغان یکی از دوات معتبر شهر  
 طوس بود و پسر نوغان و سناباد بقدر یک آواز بود  
 چنانچه حال از دروازه نوغان کسی آواز نماید صد اش بر سر  
 عرش درجه میرسد و در این مدت قبر مطهر این سرور و بقعه مبارک  
 آن خضر عزیز و در درامنی سناباد بدون خانه و مکان

درمان

و جماع سر و وزن و زائر و مجاور بوده و هرگاه بر سبب اتفاق  
 کسی زیارت لشکر و شرف مند بوحشت می نماید از نبودن  
 کسی در آن مکان و گامی و فرشی و در بانی و موافق است  
 کشف الغمه روزها زنی از نوغان می آمده و در آن بقعه مبارکه  
 بوده و شبها در راهی است و باز نوغان میرفته چنانچه  
 در کشف الغمه و عیون اخبار الرضا در واقعه ای که از قبر مطهر  
 لشکر و ظهور رسیده حکایت نموده واقعه غریبی که ذکر  
 آن مناسب مقام و توثیق کلام است و آن واقعه غریبه نیست  
 که محمد بن عبد الله کوفی که حاکم نوغان بود می گوید که دو نفر  
 برسان بعضی از سلاطین از وی بوی نظرن احد به شمار را رفت  
 شدند و یکی از این نفر از اهل قم بود و بسیار متعصب بود  
 و دیگری شیعه و از اهل اربل بود پس چونکه این دو نفر بشهر  
 طوس رسیدند شخصی رازی که شیعه بود بان شخص قمی گفت  
 که با اول برویم زیارت حضرت امام رضا منزه بنوم و بعد با



بنامهای روانه نویم شخصی قمی گفت پاهای ما را برایت بنام  
 فرستاده است از برای ما خوب نیست که بجای دیگر شویم تا آنکه  
 از امر پاهای ما فارغ شویم پس بجای روانه شدند و آنچه مخصوص  
 بود عمل آوردند همین که در رحمت مقابل شهر طوس رسیدند  
 باز شخصی از وی تقبی گفت پیاز باریت جناب نامم لکن شرف  
 نویم قمی باز قبول نکرد و در جواب او گفت قتی که از قم بر  
 آمدم سینه بودم خوابم و قتی که برگردم رفیض نویم شخصی از وی  
 از شوق حضور مرقد منور کعبه خیار شده بود متعده و مهمل  
 و مال با کفش خورا با و پرد و برها رخنه وار شده و متعده آن  
 بقعه عرش درجه کردید و عیبهای آرزوی خود رسید همین که  
 شب در رسید بنام مرقد منور لهن در عالم التماس نمودند  
 مراد این مکان عرش بنام بگذار و کلید این استانه را که  
 بهتر از کلید کعبه عیبه است بمن نسیم نمود و آن شخصی از وی  
 بتوجه تمام و شوق مالا کلام بردانه و در بره رخصت مقدس نشیخ

از قمر علتنو

فصل ۱۱

مخفی هدیه میکردید در زبان حاشی کویا مترتم این مقال بود  
 زایران روضه است بر در خلد پین میدهند آواز  
 طبتم فادخلو ما خلدین باری لید زان در بالاسر مطهر  
 لهن و مشغول تفریح و نماز شد آنچه خدا میخواهد و بولید  
 مشغول تلاوت قرآن شد و از اول قرآن آنچه تلاوت  
 می نمود آواز و بگیری شنید و در خواندن با او موفقت  
 می نماید آن شخص بگوید من قطع تلاوت قرآن نمودم  
 و در زجای خود برخواستم و طرف این بقعه عرش درجه را  
 کردیدم که حاجت آن آواز را پیدا نمایم هر چند بیشتر گویم  
 که نیافتم پس دو مرتبه بمکان خود برگشتم و مشغول تلاوت  
 کردیدم و از اول قرآن باز مثل اول شنیدم که با من تلاوت  
 قرآن موفقت مینماید پس اندکی آرام گرفتم و خوب گوش  
 فراداشتم که پیام این صوت دل ربا و قرانت روح  
 افزا که کلیم الله در آرزوی شنیدن آن بی صبر و تقوا است

نظم

از کجاست شنیدم از مرقد منور آن کلام الله ناطق است  
 پس من بد تا بانه بجهت شوق استماع بقصوت مشغول تلاوت  
 شدم تا با خوروه بریم رسیدم همین که باین آیه و فی  
 هدایه رسیدم که یوم نحشر المنافین الی الرحمن تلاوت  
 استماع نمودم که از مرقد منور مظهر حنین قرأت بلند شد  
 که یوم نحشر المنافین الی الرحمن وفداً و نسوق الهمجین الی  
جهنم ورداً بعد از ختم قرآن که صبح طلوع شد من تقریباً  
 نوقان آدمم از قراء آن مکان از این قرئت سوال  
 نمودم گفتند اینکلام از جهت لفظ و معنی خوب است و لکن  
 ما در قرئت هیچک از قراء ندیده ایم بعد از آن پیشا بود  
 آدمم و از قراء آن مکان سوال نمودم باز که خوب  
 نداد تا اینکه بشهری رسیدم و از بعضی از قراء سوال  
 نمودم و گفتم کیت که قرئت نموده است یوم نحشر  
الارحن وفداً و نسوق الهمجین الی جهنم ورداً گفتند

که در آن

که تو از کجا این قرانت را شنیدی گفتم حاج در برم سوی  
 این قرانت که ایشان گفتند که این قرانت رسول خدا  
 است موافق روایت اهل بیت اطهار بعد از آن مبالغه در  
 سبب پرسیدن من نمودند قصه خود را بنامه از برای ایشان  
نقل نمودم و مختصراً ایشان کامل شد و صحت این قرئت و  
از بعضی از کتب تواریخ نقل شده که از برای سلطان شجر  
یا از برای وزیر او چنانچه در وسیله الرضوان است پیری  
بود که ناخوشی دق داشت و طبای لغصر چاره آن  
ناخوشی را بتفویح و صید نمودن دیده بودند روزی  
آن پسر با غله مان خود در پیا بان مشغول شجر تازی بود که  
آهوی سرار کند اطاعت سلطان زاده باز کشیده و بنای  
گریز نهاد و سلطان زاده بعقب آن آهوی خود را  
سرداد آن حیوان بخت و خیز در آمده ر ب پیا بان  
طوس نهاد پسران پادشاه آن حیوان را لقب نموده بود

دوت از رفتن آن بر نمی داشت آمو چون ابواب چهار  
 از چهار جانب بر روی خود سه دود دیده غمیت نسبت  
 بقعه مطهره و سرقد معطر امام لایق ابن علی بن موسی رضا  
 نمود و خود را بکمان و من در خله کان امن رسانیده سلطان  
 زاده بجنب آمو رسید هر چند خواست که با آلت حید آمو  
 بجنگ در آورد مکن نشد و سپه های ایشان نیز جرات  
 و خول در آن مکان شریف نمی نمودند سلطان زاده متحیر شد  
 کم شاید سستی در این مقدمه باشد که حیوانات بعضی پناه  
 بان مکان می برند و بعضی جرات و خول نمی نمایند بخلاف  
 خود کف پیاده شوند تا بادب و حرام تمام و غسل  
 این بقعه شویم علامان بفرموده سلطان زاده پیاده شدند  
 و داخل آن بقعه عرش درجه کردید ندکف حمت و صورت  
 و مژگان کرد و عبا را آن مکان را بر طرف نمودند صورت  
 قبر مطهره حضرت نمود در کردید سلطان زاده خود را بر

آن روز

آن مرقد شریف انگند و دوای در و خود را از حجب  
 آن قبر مسکت نمود و تضرع و زاری بدرگاه قضی اوقات  
 نمود خداوند عالم به برکت آنحضرت او را از آن مرفض شفا  
 داد و با کلیه آن ناخوشی رزا و دفع شد و سلطان زاده  
 از شوق و شوق مشاهده نمود و عرفیه بوالد خود نوشت  
 که سزوه باد که در بیابان طوس مرقد مطهره جناب امام  
 رضا ظاهر و هویدا گردیده و خدا مرا به برکت آن مرقد از  
 آن مرضی که دیشتم شفا داد و مادر و هماینها اقامه می نمایم  
 تا بنایان چایک دست هر و عمله و کارکنان برزوی  
 روانه این سمت نمایند تا بنای بقعه و عمارت شهری  
 شود و در بنجل باید کار راز ما بماند سلطان شجر بعد از وصول  
 نامه شکر باری تالی نموده و امر نمود که کارکنان و بنای  
 روانه آن سمت نمودند و بقعه و بارگاه بر سر قبر مطهره بنایند  
 بنا نمایند و شهر بند کوچکی نیز بنا نمودند و این چهار شهر که

الآن موجود است از سلاطین صفویه است که در عصر ایشان شهرتند  
 مقدس بزرگ نمودند و حکایت میرزا جعفر مشهور است و در  
 کتاب الثبات التوحید مذکور است و مشهور است که گنبد  
 مبارک مظفر مشهور مقدس امام ضامن علی بن موسی الرضا  
 در زمان سلطنت پادشاهی او بود و در زمان او  
 ساخته شده و تا حال باقی است و در کتاب مجلس هونین  
 آمده که گنبد مبارک حضرت از آثار شرف الدین ابوطاهر  
 قسری است که وزیر سلطان شجاع بوده و در کتاب مجلس هونین  
 از جامع التواریخ نقل نموده که سرفد شرف الدین در حصار  
 روضه حضرت امام رضا در واقع است در نوایح مشرف مقدس  
 رضوی قرینه وقف برقرار آن وزیر بزرگوار است و در  
 کتاب زمیة مجلس که در سنه اربع هجری تألیف نموده  
 کامل التواریخ گوید که سبکتگین گنبد امام همام حضرت امام رضا  
 خراب کرد و مردم طوس خلافت را از زیارت امام منع کردند

و گنبد

و شیعه ممنوع گشته در خنیه و پنهان خورا بان روضه حن  
 و مکان بهشت شیان رسانیده زیارت آن حضرت فرمودند  
 میدهند بکثرت سرفد سلطان علی موسی الرضا  
 هفت هزار هفتصد و شصت و شصت تا شش هفتاد  
 محمود حضرت بهد الله تعالی و مطلوب کل طالب امر مؤمنین  
 علی بن اهل بیت را در خواب دیده که اشاره بان گنبد خراب  
 کرده فرمودند تا کی چنین خراب خواهد بود و صباح امروز  
 سلطان محمود معماران را طلبیده بطوس فرستاد تا عمارتی که  
 اکنون بر سر قبر مشهور حضرت امام رضا بنا نهاد با تمام رتبه  
 و پسر عمید سوری خرابی سرکار عمارت بوده و شیخ کامل الدین  
 خوارزمی در توحید زیارت شاه خرابان فرموده یک طوف  
 در شش از قول رسول تعالین تا بهتعالی حج نافذ یک ن باشد  
 انتهی کلامه و علامه مجلسی در کتاب تذکرة الائمة در احوال  
 ائمه در فرقه است و سرفد مشرف در سنه با دطوس از ولایت

خون می باشد که احوال بمشهور دست سابق بر آن  
 قبضه بوده است و بعضی از پادشاهان دیلمه و آل بویه  
 مزار کبیر لنگر نهد را نمهند و آبادانی و دولت این  
 شهر را ایبیتو سلطان ملقب سلطان محمد خداینده ابن  
 هلاکوخان از ملوک مغول گذشته و اول پادشاه شیعه که است  
 از ترکان چنگیزی مؤلف گوید سلطان محمد خداینده و سلطان  
 غارخان برادرش اردو شیعه بعد از چانچه در مجلس زمین  
 نقل نمهند و سلطان محمد خداینده پسر ارغوخان ابن اقا  
 باخان بن هلاکوخان بود و نسبت دادن سلطان محمد خداینده  
 بنده را به هلاکوخان با آنکه او جدش بجهت پدرش عبا  
 اشتها را هلاکوخان بوده چنانچه این قسم نسبت است  
 و بعضی ایبیتو فرخنده است چون در وقت ولادت او  
 که در این مجلس در سر بود جماعتی از شیخ شرف برکنند  
 بودند در آن وقت باران نافی بارید و محوم بسبب آن که

ای کلاه

این محال روی نمود فرخنده شدند لهذا املقب بالیای توشند  
 و دیگر آنکه در زمان دولت او تمام رعایا و برابرا میخواستند و  
 معمور در رفاه بودند باری بعد از خند لطف فرموده و از زمان  
 ابایبیتو سلطان تا ایام خروج سلطان صفویه اکثر پادشاهان شیعه  
 بودند که تعمیر عمارت این بقعه متبرکه را می نمودند خصوصاً  
 سلطان صفویه و آل سخر و آل بویه و حمزه و محمدید عمارت  
 آن بقعه مظهر را امیر تیمور کورگان و امیر شاه رخ و لدا و غیره نمودند  
 و آنچه بر می شود امیر تیمور شیعه بوده انتهی کلام و در بعضی  
 از کتب معتبره و کجبر لاساب نقل شده که چون پادشاه امیر  
 تیمور قرار گرفت شهر طوس را خراب کرد و ساکنان او را  
 بساها آورد و در آنجا سکع نمودند و در وقتیکه شاه  
 ابن امیر تیمور در هرات بر سر سلطنت قرار گرفت زوجه  
 او کور شاه بکم پسر از عین خود پس نیز میرزا از تال که تعمیر و  
 منور پر در زود و در آنجا حافظ و در آنجا سیاده و مسجد این نیز

بنا نامه و در نهایت متانت و استقامت با تمام رسانید  
 و بجهت خدمت و سجد موقوفات تعیین نمود و بعد از آن سید محمد  
میرزای بسینگری باضعاف عمارت و از دیار و وطن بیرون  
 و موقوفات قیام نمود و هر یک از سلفین و خواصین در عمارت  
 و آباری و سبب آن روضه منوره و بلده طیبه می افزودند  
 تا آنکه عبدگومن خان کاخکیش با طایفه از بکته بداندیش  
 آن روضه منوره را غارت کرد قناییل و شمع و ظروف و  
 فرش آنرا بیجا بردند و شمشیر خراب و ویران کردند و  
 اهل آن را مقتول نموده و بقیه را بقید اسیری مقید نموده به بلاد  
 ترکستان برد و بزوی حقیقت تمام از او شها م گرفت و بجهت  
 ترین وجهی کجینم و اصل شد انهنی کلامه و در کتاب جایز همین  
 قاضی نور الله نقل فرموده که در تاریخی که عبدالله خان اوزبک  
 شهید مقدس را می صره کرد از یکی از فقهای شهید مقدس کتابت  
 نوشت بنام مذکور که مجلس این بود که جناب خان و لشکرها

و در روز اربعین  
 غسل نمود که در آن روز  
 اشتر از احوال خود  
 بر وضه مبارک نهاد  
 نمود بیجا از مردم

ایشان

ایشان چه دلیل و برهان می صره شهید مقدس و استیصال  
 محوم بجا که اگر ذریه حضرت پیغمبر بر خود صلاح ریخته اند  
 و دست خنجر و تاراج و قتل بر جان و مهمل و ملامت محوم  
 و اوقاف بر کار ضعیف گذارند ده اند و چون این کتابت  
 بنام مذکور رسید با فاضل ما و در آن آنرا که ملازم رکاب  
 یعنی بنام بودند و فتوی با باحت قتل و غارت اهل  
 داده بودند گفت که جواب کتابت اهل مشرک نویسند و  
 ایشان جوابی شتمل بر وجه فاشده و دلایل کاسه در بیان  
 اباحت خون و مال اهل مشرک قسم نموده بایشان فرستادند  
 و چون نوشته اهل ما و در آنرا بنظر مولانا محمد مستطیر رسید نامه  
 نامی شتمل بر تمامی وضع دلیل این افضل نوشته فرستاد  
 چون آن نوشته بنظر خان مذکور رسید نظر اجمالی در  
 آن انداخته با فاضل مذکورین امر فرمود که جواب نویسند  
 و چون ایشان بعد از مطالعه خود را از نوشتن جواب آن عاجز

نام نویسنده این نامه یکی از علماء  
 از کرامت مولانا محمد مستطیر است  
 بود که عدلان انظار دارند در این  
 بیاحت قتل و غارت اهل مشرک  
 بنام مذکور رسید با فاضل ما و در آن  
 آنرا که ملازم رکاب  
 یعنی بنام بودند و فتوی با باحت قتل  
 و غارت اهل مشرک نویسند و  
 ایشان جوابی شتمل بر وجه فاشده  
 و دلایل کاسه در بیان اباحت خون  
 و مال اهل مشرک قسم نموده بایشان  
 فرستادند و چون نوشته اهل ما و در  
 آنرا بنظر مولانا محمد مستطیر رسید  
 نامه نامی شتمل بر تمامی وضع  
 دلیل این افضل نوشته فرستاد  
 چون آن نوشته بنظر خان مذکور  
 رسید نظر اجمالی در آن انداخته  
 با فاضل مذکورین امر فرمود که  
 جواب نویسند و چون ایشان بعد  
 از مطالعه خود را از نوشتن جواب  
 آن عاجز

دیدند و در جواب خان گفتند که گفتند شیند با این محوم  
 موجب ضعف اعتقاد و کفران می شود و بنا بر این باید که آیات  
 قرآن که در آن نامه نوشته شده بمقتضای بیرون آورند  
 و باقی را در نظر حاضران بوزنند و بگویند که سخنان بظانیه  
 قابل جواب نیست و آخر خان کردند و بقبر و غلبه ان بلده را  
 گرفتند و دست بقبر و غارت و نهب اموال ایشان کنه  
 مؤلف گوید که نامه جناب سید آخوند ملا حسین محمد را که سید  
 از خدام ان آستان ملائک پهبان بود و بتماز مرحوم حاج  
 در مجلس المؤمنین نقل نموده و شتم است این صحیفه مبارکه بر اوله  
 متین قوی بر حقیقت مذبح شیعه و بطلان مذبح اهل  
 خلاف و چون ~~نقل نمود که در تحقیق ذکر شود~~ ذکر نه عنونم  
 هر که خسته باشد رجوع نماید بپس المؤمنین قاضی ره در کتاب  
 وسیله ارضوان در بیان معجزات قبر نهد و نقل نموده که در  
 که عبدالمؤمن خان اوزنک شهید مقدس را گرفته و داخل نهد

نسخی

شخصی ثقلی بطرف عبدالمؤمن خان اندخته بود و خان مدینه  
 بد آمده گفته بود که قتل عام نمایند ملا زمان خان بفرموده  
 عمل نموده قتل بسیاری کرده برتره که در اندرون روضه مبارکه  
 جمعی بقبر رسانیدند و جمعی دست بر جرح مقدس گرفته بودند  
 دست ایشان را قطع نمودند آخر جمعی از سکنه و معتبرین ان  
 مقدس بنده مت خان مذکور رفته التماس نمودند که ما را  
 بخاطر امام به بخش خان گفته بود که شیشه را آب پاکلا بکشد  
 بیالای کلده میزند و از انجا پاپین پیدا زند اگر شیشه  
 نشکند و دست پاپین آمد امام شما بر حجت است دست از قتل  
 عام بر میدارم و لافلا شیشه پری بیالای کلده بسته برده نیز  
 اندخته بودند شیشه بخوی بر زمین خورده بود که باز از زمین  
 جدا شده مرتبه دیگر بر زمین خورده شیشه شکسته و نه است  
 رنجیده بود چون عبدالمؤمن خان منجره را دیده دست از قتل  
 عام برداشته بود و آن در وقتی بود که کاک بزرگ در زمین

قله گاه برده بودند که حال یکی از مقابر عظیمه مشرفه معدک است  
 کشته بودند و کس نیز که در زمین عید گاه برده بودند هنوز  
 قبیل نیاورده بودند که دست از قتل عام برداشته همدان  
 زمین را عید گاه نامیدند و هر دو مقبره عظیمه شده اند و  
 این که در لهند و افواه مشهور شده که حضرت امام ۴ قرائی  
 بخط مبارک خود با مومن دادند و آن زمین را از او گرفتند  
 و وقف بر شیعیان خود نمودند بجاخذ درستی از کتب علیا  
 شیعه بر بخوردم و نیز در کتاب وسیله الرضوان نقل شده  
 در وقتیکه او زنگنه ثومیه مشرفه معدکس را گرفتند و اموال او را  
 مشرفه معدکس در وضع رضویه را غارت کردند و سرطوق  
 کنند مبارک سلطان بن حسن مملکتش امام رضا را بردند بر شهر که  
 که می بردند و گناه می داشتند از کثرت عون و و با در شهر  
 بهم می رسید چون سبب داشتند لابد سرطوق را آوردند  
 و در جای خود نصب کردند و چون جدید که در پائین پای سر

امام محمد

امام سعید واقع است اولاً امکان باغی بود با سلطان  
 حبش شهبان مرحوم مخفی شاه قاجار طرح آن شخص ضعیف لاری  
 شد و در زمان مرحوم میرزا موسی خان تعمیر و تزیین مرست  
 کاری حجرت و مناقات و کاشی کاری جمیع آن محفل هدایت  
 بنیان با تمام رسید و نصف سخن عتیق را در کار عظمت مدار  
 میرزا شیرنا نمود تا زمان مرحوم شاه عباس صفوی نزل  
 عظیمی در شهر معدکس رضوی واقع گردید بقسمی که در کتب  
 مطهره مشهور است پدید گردید مرحوم شاه عباس بقصد زیارت  
 این شهر و ریاده از صفغان باین ارض ضعیف زمین مرحدل پای  
 گردید و بعد از حضور و شرفیاب و تعمیر و تدابیر آن  
 کعبه مشرفه معدکس مقرر فرمودند که معماران سخن معدکس را  
 وسیع نموده و مدار رسید که اهل خلاف در آن زمین بنا نموده  
 و منزل داشتند بر طرف سازند و حجره و دوتاق از برای نزول  
 و مکان اهل دفاق آماده نمایند و محقق و مطهر بلقی للمطالعین

ای کبریا



و لها کفین شهر زین بهشت آئین را محل صد و عبور و رو  
 شیعیان نبی عشری کرد و پوسته عبادت و تقیاد معبود  
 حقیقی اقامه نمایند و برخلاف سابق عمل نموده اهل خلد را  
 از آن بهشت حقیقی که ای ملکه روضه من را با حق حقیقی از  
 پست ترین مداح اوست خارج سازند نیز مقرر فرمودند که  
 نه عظیم که منج جریان آن از بهشت فرستاد شد معده  
 رضوی است از وسط معده شهر و جاری سازند تا از  
 نسیم عطرمای آن دماغ ساکنین آن ارض فیض ترین معطر  
 گردد و لذت فریب نماند که نه از آنکه از ذوق ذائقه آن  
 پیقرار است از صدقات جاریه که نهذ وقف بر مهاب  
 روضه رضویه عا مشرفا للدف السلام و تحیه نمود سجده  
 نادراین عظیم نیز آن نه جاری و بسبب جریان آن حدت  
 و خیرات دیگر نیز از آن جاریست و نیز بالذات جهت مکان  
 شاه عباس صفوی در تعمیر عمارت و تزئین و تزیین آن روضه

مزار

در تاریخ زین ۱۲۹۲  
بهشت

درجه و بلده مشرفه کوشید بقصبی که آن را معمور تر و آباد  
 از پیشتر بنام و نیز از آن کتاب نقل نموده که مدفن نجاب  
 در سناباد طوس در خلعه محمد بن محمده در جائی که سه  
 ذراع از قبر بیرون اگر کشید بیشتر و نزدیک بدیور واقع  
 شده و آن قبّه بود که بر سر قبر بیرون ساخته بودند و از آن  
 قبّه بیرونیه میگفتند و یکی از سلاطین سلاجقه که عالی  
 بر سر سرقد سوز بنا نهاد و جمعی از سادات نقوی در حصار  
 سرقد نیز در قرار گرفته خدمت کاری اشتغال داشتند  
 و در ایام فتور است چنگیز که عالم از صد شیخ خون زین  
 و تاتار و سایر آن گروه هشته اردو سوز و کد از لول بکنان  
 آن ارض مقدس که عدد ایشان که چهل خونه و ارباب رسید  
 استیج نرسید و بیبرکت است سوز نیز در محفوظ ماندند و  
 از نذوراتیکه صادرین و وارودین و مژودین در آن  
 با ایشان میدادند و محاش میگذرند و ایوان صحن عتیق که

مقل برتوحید خلدن مبارکه است پالنه، حجاجه نادرش، افشار  
 در زمان امارت آیات نحو طلاخو و منار مقل بالیون  
 عیسی را در زمان لطف خو بنا و طلاخو و سنگهای مرمر تحت  
 بقعه منور را از آذربایجان مقرر فرمودند که در این بقعه عرض  
 بنیان حمل نقل نمایند و تحت بقعه منور را منورش سازند  
 و سقا خلدن و مطحن معدن عشق که از یکپاره چه سنگ از حرکت  
 است مقرر فرمود که بیاورند و در این محض بنیان بدست  
 سازند و مزرعه و اشک را که ملک خاص آن بود وقف  
 بر مصارف اشقان خلدن مبارکه نمودند مؤلف گوید که از عظام  
 لغام باری تپچان اتفاق نهاده که در این عمر که سال ۱۲۹۲  
 از سبوت بنویسند منبت و ارزانی و وفور نعمت منعم  
 حقیقی در این بلد فرجه س شال که مشهور منور معطر مقدس  
 رضویت بمرتبه در نهایت حسن و کمال است این بلد بزرگ  
 جمیع بلدان و در هر طرف شیعیان و سوادیان علی عمران

مطلوبه

کلمه از دست  
نزد در این است

چون پروانه

چون پروانه بدور بقعه اشع شبستان هدایت حج گردیده  
 و زیارت و مجاورت بخت بر جمیع لذایذ دنیا اختیار  
 نموده که بمقال مترجم از سر کویت خدا را به چشم خود  
 که سر کوی تو این کون و مکان ما پس خصوص بنظام  
 امور است سرکار فیض آثار و رضه علیه رضویه که از اول سال  
 در فیض همت و اتمام دقت توکل کلستان  
 جلالت و جهت تازه نهال بوستان مکرمت و فتوت  
 قره باصره عزت و جلال و غره ناصیه رفعت و جلال  
 جامع جمیع کلمات صوری و معنوی و قابل فیوضات لایقانه  
 و ممدن سخا و عطا و مهربانی و مخزن علم و حلم و بردباری  
 کرده کثای کار فرودستگان سرهم گذار دل ناخوشتر استگان  
 قدر دان جوهر خردمندانی قیمت شناس کوه همت بلند بن  
 همایون فالی که نامت از جبهش دست جو و سخا کن ده  
 چوب دست پهلویان از لالی خشان از کان خشان

نظر

گذشته و شریعت پروردی که بوستان شریعت غرادرمان  
 عالم عالم طراوت و نظارت یافته و معدت کسیر که در ایام  
 مسعودش شمه ظلم و ستم ز معجزه هست بمطوره انیس یافته  
 طبع نیرش بنشر احادیث ائمه اطهار قابل و رای در جنبش  
 باظهار معجزت حیدر کرار مایل اعنی محی الصدقات مباریه  
 و هجد و رسوم البالیة المقصدی لاطهار ما ختفی فی القرون  
 الماضیه لتصف بالخالق احسنه الرضیة المتولی للرضوة  
 العلیة الرضویة المتظم لاموره غدوة و عشیة المنجب  
 من روحه رسول رب العالمین المقنف لطرقة جده سید امیر  
 از به اهل عمره و عهد العابدین و شرف الزوار و احوال  
 و المعجزین منظر حقایق العرفان و اللایقان و شیدان  
 بشرع و اللایمان جناب شریعت فنا حاجی میرزا موسی  
 حشره لله تمام سید اللیس و ایمان چنان مضبوط و محکم آ  
 که نزدی برافوق آن تصور نتوان نمود و صبح اوقایب

در آن

در زمان تولیت خود همیشه در رتق و فتق امور است  
 کلی و جزا آن لعنه عوش درجه مهر و فیه نذ و شب  
 و روز در صد و آبادی و تعمیرات موقوفات مسوود  
 و هم چنین هتمام جناب در حیا اصدقات جاریه بود  
 که مدتهای مدید و در از مننه سابقه در عهدۀ توفیق بود  
 و الله که هیچ نماید در این عصاره بحارف خود کج باوقف  
 اربابها آنا فانا مصروف میشود و در سعی مهمل و بدل  
 جزیر لعمق در خیرت و مبرت در سرکار روضیة علیة ان  
 اشرف کایات شت باب کلی از خیرت و صدقات  
 مفتوح سنده که بالفتوح هر بابی از ان لفتاح شست  
 پاب از ابوب جنان است که زان جمله خیرات در  
 اشفا مبارکه می باشد که همیشه اوقات جمع با ختن  
 دو او غذا در ان مکان مبارک مشغولند که رنجوران و  
 مریضان و علیلان از غنایا و زائرین و مجاورین ارض

فیض قرین بدت باری کارکنان نخل شفا قرین <sup>طیبت</sup> است  
 و ناظر در جراح و کمال و بهار دار و پرستار و حافظ و  
 معین در مقام ظاهر نیز علاج امراض و سقام خود  
 نموده بعد از صرف و داو غذا از شفای شی ی مابین است  
 رواه و ذکره شفا شفا یابد و دیگری مطبخ سکنج  
 فیض آثارت که همیشه اوقات دوران مکان مبارک  
 جمعی از کارکنان و طباطبایان شغول <sup>سخت</sup> اطعمه و شربت پدید می  
 که آنچه از فقرا و مساکین از صا درین و دارین در میان  
 غنای رض فیض قرین که بشر ف عتبه بوی شفا شفا  
 می شوند در مقام ظاهر نیز از خوان نعمت ان ولی النعمه  
 حقیقی با انواع مطعومات و شروبات پیرزانه برضی  
 از عدول و نقات ملذذ و بهره در شوند و دیگری  
 حیای سقاخانه طلاست که در سجوده صحن نموده رضی  
 واقع است و همیشه اوقات سقایان چابک دست بر سها

دلمزای

دستهای متدرود و آبهای خوشکوار که در و در سینه  
 شده معده رضوی و واقع است حمل و نقل نموده و در عرض  
 بزرگی که بزرگ بارچه از نیک مررت و در این سقاخانه  
 مبارکه منصوب است ملو از ان ما معین نموده و چون حوض  
 کوشه های بسیاری بر اطراف آن خیده که تسکین رفع  
 عطش نموده نمایند و دیگری مکتب خانه طفل سالت علوی است  
 که در صحن معده رضوی است و در مکان مبارک همیشه اوقات  
 جمع کثیری از طفل سالت یتیم و یتیم در پیشان حال را بتعلیم معلم  
 روف و بهرمان آداب معالک سنن و حکام قرآن می آموزند  
 و جمیع خدایات ایشان از ماکل و شربت و ملبس از مضاف  
 مقرره محرف حال ایشان می شود و دیگری جریان نهر  
 عطیسه می است که از وسط صحن معده رضوی و انما جاری است و در نیم  
 عطرسای آن دماغ و جان بکسند ان رضی قدس را معطر بلکه  
 بسبب چنان نهدقات و خیزات کلی دیگری نیز جاری است

سحر خیزان و ائمه الوضوء نظر بکبریت الوضوء علی الوضوء نور  
 علی نور همیشه اوقات از آن نفر کعبه و وضوء نموده کعب  
 شرفت و زیادتى نور از فیض او رکب حضور بر قد  
 باهر النور نسر در عالمیان در یافت نمایند و دیگری  
 عطای زاده و در حله تجرین و مضطرب از زائرین است  
 خصوص زائرینی که از غنایات عالیات و حله و سحرین است  
 بوسی نفع علی شرف شوند که همیشه اوقات و سبکتری  
 و اعانت ایشان ماکجا چون بقائهم لزيارة الرضوة  
 العلیة الرضویة و عود ائمه منازلهم و اوطانهم المملوقة  
 عاتقاوت طبقاتهم و مرتب درجاتهم کما و کیفانم  
 و آنچه قرار مصارف سفره آنهاست بعمل می آورند و اعظم  
 از همه تعبیرات صحیح مقدس رضوی و کلدسته منوره و عمار  
 و بقیع از وضوء خلد آئین است که همیشه اوقات بنایان  
 ما هر دو کارکنان قابل در کارند و آنچه در از من سابقه در وقت

الذکر

اندر اس و انند ام بوده کعبه و بنامی نمودند و اعظم  
 از همه نظایمات امورات خدام و مللا مقام آن ستان  
 عرش نشان و فرشان و کلدن آن نخبه عدن جاودن  
 و حافظان و قاریان کلام ملک نشان نخل دست  
 بنیان و مؤذنان و کفشداران و در بانان صحیح  
 آن امام نسر جان است که همیشه اوقات هر یک از ایشان  
 بخدمت موظف خود بر قرار و رعایت از سبک غافل نیستند  
 و امورات ایشان کما کان از وجوهات مقرر و موقات  
 مطلقه علی حسب احوالهم و مرتب خدماتهم منظم و برقرار  
 و در هر شبی از شهرها جمعی کثیر و جمعی غفیر که نوبت خدمت ستان  
 عرش نشانه در نشب با ایشان متعلق است در بانان صحیح  
 مقدس رضوی از سطح بر کار فیض آنها را انواع مطعومات و شراب  
 و ماکولات را در کنیک خود نه بار که حاضر نمایند و مجلس  
 مانند خلد برین بکلیه و فیها مشربیه للفض و تکلد لعین

آرسته نموده که خدام آستان عرش سنان روضه رضویه  
 بعد از صرف طعام با تشریح خدمت موقوفه خود شوند و جمیع  
 این طریق سینه در جمیع لیالی و ایام و شهرها از فیض  
 انجناب برقرار و مستدام است و بعد از عتبات آن بزرگوار  
 از این دار عمارت که در اوایل سال هزار و دویست و هشتاد  
 دو بود چند زمانه شهرت بهاج و تعمیر آن تخیل زیور فرست  
 دل جوئی حاجی میرزا عبداللہ خونی بخدمت گذاری تویست  
 این روضه عرش درجه ششم و سرازار کردید و بلاذخره و  
 اوایل محاصره ارض اقدس او را هزار و چهار در در مسجد  
 جامع مغولش بختند و بعد از قتل او هزار و چهار که با آنها  
 مغفور نمای طفیان و کیشی دشنده اس روضه رضویه را  
 بجا رت بردند و آنچه حلی و حلل و قنادیل طلا و نقره که بمرد  
 ایام اهل اسلام پیش کشان در اسلام نموده بودند بجا  
 و در حلی روضه عرش درجه دوم وضع فرمایند

۳۰ خان  
 ۳۱ عرش  
 ۳۲ تدارک  
 ۳۳ در عمارت  
 ۳۴ در عمارت

دوب

محرکات

میز غارت نمودند بلکه آنچه غله و دانه که در نهار بر کار فعلی  
 بود بتباراج ر بودند تا اینکه در سنه هزار و دویست و هشتاد  
 هجرت تویست تویست بر کار میرزا فضل اللہ وزیر نظام دولت  
 علیه موکول گردید و در زمان تویست ایشان با وجود که  
 قلیس بود امور حلیه از ایشان صادر گردید از آن جمله اقلاد  
 امرغوی که زمان فاشه و طفل امارد که در آن بلد فیض  
 بودند اخراج نمایند از آنجمله تنهین و در نوبت قبه مبارکه  
 و در رکھاظ و ولید السیاده و توحید خلانہ و عرفات صحن  
 مقدس نمودار آنجمله در بصره صحن مقدس مثل اول  
 ترین و تندبیب نمودار آنجمله تعمیر کنان بنا نه مبارکه نمود و  
 آنکه صحن عتیق و صحن جدید را امر نمود که سطح فرش نمایند که در  
 آند و شد بپای زابرس و مجاورین آسب بناید از آنجمله  
 آسب که مفرغ نمود که صحن عرفات صحن عتیق و جدید در آن فضل  
 و علا در فوق کلک استها و مسجد کور شاه و نمازین مسجد بولور

۱۲۷

سماج زجاجه پوسته روشن سازند و خیابان سفلی را کشت  
 و بسا که کاسبان و حوضی ثیمان خالی سازند و در خیابان  
 از علی و اسفل تخت و ماروج برافزینند نمایند و سنگها بطور  
 برکنارهای نذر قرار دهند و حوض بزرگی که عین شکوه من  
 جدید معدس است در وسط آن قرار دهند از آن جمله آنکه  
 در طرف شمالی خیابان علیا محرابه رباعی بود امر عمو که رباطها  
 خلاف نموده باز از عظیمی بنا نمایند که جماعت کلبان و درانی  
 مسکن نمایند از جمله امر عمو که در طرف قبله صحن جدید که قطعه  
 ریفینی از اوایل بنای صحن معدس بمصرف بید بود کاروان  
 سه ای سازند که صنایع و صنایعان بتما فیروزج تراشان بکن  
 نمایند از جمله سنگه در بفته در راه حاله و در رب روضه عین  
 درجه که باین پای مبارک است مستخرج نمایند و بازار اقامه  
 و عیس قلعیان که محرابه بود تعمیر نمودند و کاسبان لاوران  
 و مکانی جای دادند از جمله آنکه امر عمو که متولیان در آن

انقض

امور آرا

امور امر اندر سن نمایند و طلا برادر حجرت جای دهند و نافع  
 موقوفات را با مالش رسانند از جمله آنکه در زمان لوت  
 او امر عمو که نارین مسجد جامع را میلیها و قلابهای آتشین  
 شکسته نمایند که حرکت بجایند از این نمایند از آن جمله آنکه  
 مسجد محراب خان که در محله نونغان واقع است و نقیسی محرابه  
 بود که محل وحشت و خیال آراست و جناب چنان معمور شده که  
 پوسته محل عبادت نماز جماعت گردیده از جمله امر عمو  
 بنیاد آب سنا باد را از سطح سرکار فیض آنا جاری سازند  
 و در اوایل محل فرشتهها و بساطهای روضه عرش درجه را به بیابان  
 طرق برده شست و شوی دهند از آن جمله آنکه در فوق حوض  
 بسیار که در صحن عتیق واقع است عمارتی بنا نهادند مسجد یاد  
 التولیه و از آن جمله تعمیرات دینه بیات چهار ایوان صحن  
 است که با بر او بید گردیده از جمله طرح بازار و خانهاست  
 که در جنب صحن عتیق متصل بعضی مقدس است نمود و در او

در احوال

این دو بنا و بنیان عازم در احوال طهران گردیدند  
 و بعد از ورود او در باب تولیت شاخته شد  
 مستطاب میرزا محمد حسین لقب عبد الملک بود که  
 کداری و پاسبانی این روضه عرش درجه مامور گردیدند  
 و در اوایل تولیت امر نمود که روشنائی نحوای روضه  
 منوره را بنا نمایند و نیز قرار داد که اسرت و اقوه  
 سرکار فیض آثار را از جمیع جهات روزنامه نویسان هر  
 روزه ثبت نمایند و بنظر کشیک و خادم بنی کشیک  
 رسانیده بود بنظر او رسانند و نیز امر نمود که خان و بازار  
 منوره را تمام نمایند و بجز امر نمود که در فوق آن بازار  
 متصل بچشم مقدس عمارت بنا نمایند مستح بدو التولیه  
 و بجز آنکه مقرر نمود که شفاخانه مبارکه که در رواق  
 اول آنحضرت و تحت متصل با یوان طلا کسب او را تعمیر نماید  
 و دیگر آنکه در فرخانه را در محض عتیق متصل با یوان عباسی قرار

امام  
 قاجار

دهند و دیگر آنکه تعمیر چرات سخن جدید فرمود و دیگر آنکه در  
 لغز و زرد غیر با بل علم و سادت از عشر خاصه خود عیدی از  
 نقد و جنس رحمت نمود و دیگر آنکه بجهت حد متکذ از آن روضه  
 عرش درجه ضیافت ناریه قرار داد و دیگر آنکه فرزند محسن  
 که در کرنا یاد است بعد از ابتیاع وقف نمود بر مرصاف  
 خاصه و دیگر آنکه در زمان تولیت کجناب مناذیر سجد  
 جامع بقبضه طاق و سر بلندی فرزند گردیدند و دیگر آنکه در  
 زمان تولیت او تحت قبضه منوره را سرکار میرزا محمد صادق  
 که ملقب بقایم مقام بود آیین کاری نحو و در الحفاظ بر کار  
نوب بشرف ارفع ملا حم سطنه دام طله آیین کاری نمود  
 و بسنگ از راه مرمت فرمود و دیگر آنکه فرش کاشی چینی  
 نمای ایوان طلا و در الحفاظ و مسجد بالاسر و بسنگ  
 و بقعه متصل بکشیک خانه در زمان تولیت او گردید و  
 آنکه ترنن و آیینیه کاری مسجد بالاسر در واقع نشین

مهر

۴  
 از  
 ملک



مبارک در زمان تولیت او پدید گردید و دیگر آنکه برین  
 توحید خانه مبارک و سنگ کاری و مرمت نمون دیوارها  
 آن مسجد نیز اسبندکهای منقش و هم چنین پای مبارک در زمان  
 تولیت آنجناب شد و قرار حفاظت بالاسر و توحید خانه و پائین  
 پای مبارک در زمان تولیت او گردید و در بکتخانه  
 مبارک در ایوان طلا واقع شده و علیکامیرزا ابراهیم خان  
 غمیه بانی آن بود در زمان تولیت آنجناب و دیگر استیلا  
 نمودن چند باب دکان مرغوب و وقف نمودن بر  
 روضه رضویه علی مشرفه لآف اسلام و تجمیع است و دیگر  
 آنکه در امور آن تعمیر مهمان خانه است که در در سطح  
 فیض زمین است که بجهت و معیت مکان برز این بردجات  
 آن افزوده و پائین سبب و سعیش نمود و دیگر تعمیر و برین  
 ایوان و سردرهای خیابان سفلیت که بخاران این جن  
 سنجیق مدنی شغال و در نظیرند که معماران بگویند نمود

سفر الزوره

کو

نمود و بختهای کاشی و لاجوردی امکان را تعمیر نمود  
 و دیگر افزودن بر موجب نقدی جمیع منوبان آن  
 روضه و در سلامت و دیگر از اعمال خیرینای حیات  
 زنانه که واقع است و جنب حمام نروانه و فیض  
 فیض از متصل بعضی فلک مقدار و دیگر از اعمال خیر  
 تعمیر رسید رسیع این چنین است که احوال نیز در سابقاً  
 مذکور شد و دیگر تعمیر درسه فاضل خان است که بهترین  
 مدرکس ارض فیض بنیان است و دیگر از اعمال خیر طلا  
 نمودن در روضه عرش و رجه نیز در است که  
 طلای او را در زمان محصره ارض اقدس اثر رو  
 فجار عارت نموده بودند و دیگر از اعمال خیر که در سال  
 فیض آثار نمود و طلا نمودن ایوان شرقی کسری مثال  
 جدید که متصل بدار استیاده و پائین پای مرقد  
 آن امام سعید است و نور بن ایوان شیر ما خوش

عشق  
مقام  
شده  
رسیده بود که عازم در راه کلامه گردیدند و بعد از  
او بدر بار معدلت آثار شاهنشاه زمان سلطان  
در احوال جان نثاران و خیرخواهان دولت ابدت  
شاهنشاهی کزلیت کسیر که قابل این نعمت عظمی  
گیری باشد ندید مگر سردر یک سالهای سال در سیدت  
ابد مدت بحسن عقیدت جان نثار و در رونق  
امور ت کلیه دولت علیه مشیر و مشار را لها در  
روم و فرنگ سفارتها نموده و قومها از وجوه  
سنتها و در آنجا و بسبب حفظ دولت بقا طبع  
گردیده رئیس اسلحه ت اینه و مشیر الدوله  
العالمی مظهر الحقائق و العرفان و اللدیان سرکار عظمی  
میرزا جعفر خان مخبر از من المافات و همه نان  
اجتناب از اجتناب تولیت و پاسبانی این روضه عرض  
درجه شرف فرمود و کلیه بهشت حقیقی را به جناب عطا

زنده

فرموده او را بار ضوان خازن بهشت بمیالیش نمود  
و در او خرمال هزار دولت و مفقادات و هفت در ماه  
دنی آنچه احرام شرافت تولیت و زیارت آن سرور ملیک  
شرف گردید او را و صد و اکرام زیابین برآمده  
و مقرر فرمود که بعضی از دربانان باستقبال ایشان  
روند و روز و در ایشان مطلع گشته بعضی جناب  
رسانند و جناب بعد از طلوع عجب شانم نوع  
رفت و تقدی و در حق ایشان مبذول در زند و سخن  
اینیکه آثار امانت و دیانت از وجبات افعالش  
ظاهر بود مقرر فرمودند که در سطح رکاب فیض آثار مطلع  
از امور است کرده و بدقت تمام امور وقوعه در مکان  
فیض بیان را رسیده که ناید در زیرین را در همان  
خانه مبارکه بقاعده و در وقت هر سحر از ضوان  
انحضت کامیاب زنده و هر یک از علما و نادان صاحب

۱۲۱۷

شرف و مجد در البیاضت خاصه در بانان خوان طعام  
 از سطح سرکار بنازل بشین برند و شام خدام را بجهت رز  
 پشتر ترتیب دارند و در شرفای مبارکه که سابق در  
 جنب مسجد جامع بود و هوای خوشی داشت بلکه بجهت  
 تنگ مکان و تردد مهمان کثیف شده بود مقرر فرمودند  
 که در خیابان علیا متصل بساخ و قی بر کار فیض آثار که شمال  
 و خوشی هوا موصوف بود طرح در شرفای رنجند که  
 بعد از این غربای رضی و علیلان و سبوران را در مکان  
 برده مدا و انامند و امر نمود در طراحی چنین بنای باقی  
 رعایت و سمت فضا و استحکام بنیان و تناسب بزرگی  
 دبلندی حجرت و مغور بودن محل رضای زنان از محل  
 و مسا بودن محل رضای ستریه از هر یک از ایشان  
 کامل منفور داشته است و فی شروع با تمام آن نمود  
 و بعد از فوت آنجناب فرزند ارجمند او بنا بر وصیت و

۴  
 در روز چهارم  
 ریت

ایمانی که

و اتمامی که در آن بنا داشتند از مال خاصه و با تمام رسانند  
 و نام نیک در دو جهان رز برای آن غلام بگویم سلطان  
 باقی گذاروند دولت جاوید یافت هر که نگو نام رزیت  
 که عقبش در خیر زنده گذار نام را و توحید خانه مبارکه که رز  
 قدیم لایام در آن بقعه شریفه اهل ذکر توحید و توحید خداوند  
 محمد سیر و دند و لذت مناجات با قاضی ایاجات را از رز  
 دستقبال قبله بستم و امام ششم که رکن رکن لاله الله  
 است به دور و کامیاب بودند زیرا که اکثر احوال لاله  
 الا الله از آن سر حلقه اهل بیت که رئیس موصدین و رزیت  
 و اگر نیست در کتب خبا و سیر مطهر است و در الواح اصل  
 لوجه خبر بود سیمای حسین عبور شهر و در بلده بنیابور است  
 چهار هزار نفر اهل خا بر سیر این کلمه طیبه که عن ایمنه و عروقه  
 الوثقی است و در دفاتر خوب ضبط فرمودند و در رنجته مرحوم  
 فیض که از جمله جلدی علمای عارفین و رئیس فرقه محمدین

۴۷  
ایجاد در الوهیت  
مشهد از طرف فضیله کاشانی

در زینت سلسله موحیدین است این بنای شریف و در این بقعه  
سینف بنا نمود و باب فیض از این فیض بر روی جهان  
کشود که گویند کان لا اله الا الله و حضور حضرت موسی  
عن کلمه التوحید فقال نحن والله من تروطها کویا شوند و  
پوسته در حصن حصین فیاض علی للطلاق فایض که از  
و الحق عجب معبدی است روح افزا و طرفه در راه موصفت  
مملو از اهل الله اهل وحدت از در و دیوار آن بقعه مبارکه  
پوسته بگوشش اوش ندای سبح لله مانه لسموت و مانه لله  
شوند و اهل طریقت صدق کوی و ان من شیء الا لله سبح  
و از سقف و جدار آن عیان پسند شیخ کمال الدین حسین  
خوارزمی از این معبد حقیقی کامل گردید و کلماتی از عرفا و  
موحدین از صفیاء و درین مکان فیض بنیان فیضها رسید  
نظم این زیارت که حسن است و در او خوانند این  
قدم گاه جهان است و در او رزق دهند این در خانه عشق است

در آن گویند

در آن رزق دهند این خرابات معانیست و در آن مستانند  
از دم صبح ازل تا بقیامت مدوش لهد اتوفیق استیجانه  
و فیوضات رحمانه شامل حال کهین امیر عظیم و سپهسالار اعظم  
سیدی خاتم النبیین حضرت محمد مصطفی مع مولاه الرضا گردیده  
مقرر نمودند که چنانچه باطن آن معبد اهل اسلام که چون در  
اسلام با ضیاء و نور است ظاهر آنرا چون سینه عینا و کوه طور  
نور علی نور سازند و در و دیوار و سقف و جدار آن معبد  
حصار را بقطعات آینههای بلورین و پارچههای زجاجیه  
رنگین و نظیرهای خوش آهنگ لامع و درخشنده سازند  
و انوار طینش را بمقادیر عنوان الباطن تا بنده گردانند  
بجهد الله نعم که زر سی جیل و بدل جریل ان مغفور حنیفان  
معبد ایمانیاں چنان تا بنده و درخشنده است که از  
هر قطعه بلور آن لمعه لوزی سطح و از هر پارچه زجاجیه آن  
ضیای طوری لامع و چون آینه خانه سپهر زجاجی منقوش

عظیم  
۴  
تاریخ  
میرزا محمد رفیق

نظم

نند

و تا بیل خیران معان و از رضا ششمی در آن چند از شرح  
 و جعفر عیان معقل عالمی که هم جوهرت زفت  
 بهمن و خفون دورت و لکن روضه که همچو سپهر  
 حش بر شعل و نورت حضور با سکه آن باب لایق  
 حیات در این روضه که مفتاح البرکات است بر روی جهان  
 کنده و زرق شمع آن ابوب بخت را بر روی خوبار  
 نموده در روضه بخت نماید چنین دری بی حوار و با  
 قصور نه ننگونه نیکری خورشید در شعله اندر فرو رو  
 گوید و آفتاب نکند بگنوی زین در که بگری اندر خلق  
 او آثار کربانی و نوز سیمری و احوی عجب در است از خوب  
 شمشاد جهان در هر عرش را چندین هزار ملک مقام  
 و مکان و پیوسته از این در سر و سلسله الله الله بگو  
 اوشش اهل الله میرسد و ندای طبعم فادخلوا ما خالدين  
 از این باب که باب موصدین و باب الرضا است بگویش

الاولی

اول اوشش میرسد زین در بود تجلی نور بر عقول  
 زین در رسد لوامع هزار بر لغوش این در همان در است  
 که به نهاده اند سر بر خاک او سگد رو در ارباب فیلهوش  
 و هر عقصود من قوله فادخلوا ما خالدين من ابوابها صح  
 اذا جاد ما و تحت ابوابها و هو مدنیة لعلم اللطیف و لعق  
 لغير انشاهی

بسم الله تبارک و تعالی

کماله در بیان تحقیق کشف مشافهات و جمع کلمات

کتاب در بیان تحقیق کشف مشافهات و جمع کلمات

بسم تبارک و تعالی

رسد به کتاب کشف مشافهات و جمع کلمات در بیان مشافهات  
که عیناً در بیان کتب کشف مشافهات در بیان مشافهات  
و کلمات بر وجه کرده است و مشافهات بر وجه کرده است

نام کتب

مقدمه در بیان مشافهات که در کتب کشف مشافهات  
اشکده اشکده در کتب کشف مشافهات در کتب کشف مشافهات  
بعضی از مشافهات و کلمات را در کتب کشف مشافهات

۱۸۰۰

اشکده دوم در بیان مشافهات و کلمات که در کتب کشف مشافهات  
مردم و خواجگان کاشته است و بیان سبب و علت طبع آنها

در بیان مشافهات که در کتب کشف مشافهات در کتب کشف مشافهات  
و کلمات کتب کشف مشافهات در کتب کشف مشافهات  
بعضی از مشافهات و کلمات را در کتب کشف مشافهات

المعانی ایستاده که در آنجا آمده است معنی فریب و شکر است که  
 در قول در خوش انکار واقع شده است این را در باب قدرت ان  
 در واقع و آثار طبیعه آنها در کتاب طبع خورشید مشرفه خط  
 کرده اند چنانکه علم انشرف ما را متعجب نموده از علم طبع و در  
 هزار داده اند در کتاب سیر و طبع که ما الفجر در مملکت ایران  
 مدقون و متعارف است بعد از مکان تقصیر شده درین باب  
 متعجب یافته باشند بلکه با وجود علم که در فطرت ما مدرا که  
 درین عهد آمده در فتنه اند معلوم نیست سبب متعجب شدن  
 صفت از بابت فتنه و نبودن آن در مملکت ایران بوده است  
 با اگر کرده است دیده باشند بهر آن را مطلب معنی به  
 هم می بیند استند که ذکر ایران در تواریخ و طبعی مانده و از بعضی  
 بلاد ایران منور و مانند فارس و آذربایجان آثار از فتنه  
 که در بعضی است بر اینکه در زمانها قدیم در آن مواضع انشرفان  
 بوده همین ایام بعضی از فتنه دیده بودند و گفتند که از فتنه  
 که در ماوند تا اطلبه دور طبعه می شد تمام ایران را قدر  
 دیده باشند بودند در حقیقت آن غیر بلکه به بعضی از بابت  
 عقاید فاسده ضعیف دارند و نسخه که در فتنه موافق عرض

بربط این آثار ایضا و با مال مردم را به برکتش بخش اغوار اعوان  
 محمودند و بعضی قدر هم بر فتنه و فواید مبرهنه ضایع که حد  
 صحیح البلدان در بیان لغت و ماوند ذکر کرده است که فتنه سیرکند  
 سیلان بن داد و عا بنهار علیهم السلام یا از ماوند و سیرکند  
 که با هم او محرمات و مورد درین کتاب است که در این کتاب  
 این آثار را در وجود است باز در جایی که مکتوبه از مدون ملک بود  
 معلوم است که در این کتاب است که در دو دو که از فتنه می شود  
 از فتنه است و فتنی که بر آن مراد از شهباز است  
 این برستان در روستایان در ارمنستان فتنه در بلاد ایران  
 بعضی بنامی در بعضی مکتوبه است که بر این مراد مکتوبه مردم  
 به برکتش بخش بقتع انشرفانی مکتوبه بعد از اقدام  
 خورشید و الفواض به پیشان آن بنام مکتوبه و فواید  
 که هم در آثار آنها در بعضی از بلاد ایران باقی است که  
 در تواریخ و نسخه و افواه مردم ذکر از آنها مکتوبه  
 یا شرف یا حقیقی مراد و کس اینها را با از فتنه و کبر و  
 در کیف از فتنه در حدیث عرض از مملکت خورشید که کاش  
 فتنه است که با فواید فتنه در این مکتوبه

مترک و در دریا نیز از مملکت ابطیا که استوار سبیل  
 که جزیره بسیار بزرگ است در شمال این جزیره و در مملکت  
 ابطیا یعنی نزدیک ما واقع است که در شمال آن در میان دریای  
 سفید واقع است و گاه بکله و گاه کاکا که در مملکت استلخه  
 انگلیس واقع است از قصبه را جدا می نماید و دیده اند زمین  
 لهذا حکام آنها در این باب تحقیقات و آینه و نباتات کافی کرده  
 که این است و بعضی از آنها در قصبه حوضی چون موهو در مملکت  
 روم است و بنامه اسکلب فاج شده در متن کتاب هم در  
 سید و ملت است و شانی در لوله را ذکر کرده است این محقرم  
 که پیش از این بیان سبب مفضل شود فرمود در مقدمه محقر  
 ذکر شد که کتاب جامع و فهم آن بسیار تراشیده جمع حکام  
 و مکتوبات حرف زبان را در این جامع می بیند از جمله آن  
 به طیفه عینا بر کرده اند که طبعه و اخلاقی و مکرر که در حالت  
 دوزخ و معانی است و نصف نظر آن بخت دوازده کرد و است  
 که نام آن است چهار کرد و در طبعه فاج و محقر که در کتاب  
 مجرد و صلابت است بجمع اطراف طبعه و اخلاقی و مکرر  
 در فرض اگر در تحقیق نصف قلابت چنین کرده اند که

ایلم و در است

که از آن یک کرد و در است و تماشای کثیر کرده که در است  
 شرح این طبعه حسب اختلاف امکنه و اوضاع مختلف می شود  
 در بعضی از مواضع نصف مقدار مذکور است و در بعضی  
 در نهایت طبعه و اخلاقی مختلف است و در مواضع  
 مختلفه و عقاید منتهی دارند که ذکر آن موجب نظر است  
 معاصرین و منافقین بر آنند که هر یک است از عقاید مختلفه  
 اطمینان داشته که کمال شدت و عوارض آنند که مکتوبه آن است  
 بدان ممکن شده است از این باب است این مطلب و دلیل  
 بسیار در این باب اشاره کرده اند که این محقر که پیش از  
 فرموده و طبعه فاج را حسب اختلاف کرده در هر یک آن  
 در وضع خلقت است و طبعه یافته اند و جهان می بیند  
 که در این طبقات حوادث و القابات و طوفاها مستفاده  
 است و این اتفاق افتاده و چندین مرتبه عالمها  
 شده اند در طبعه اولی که مسقر لطفه و اخلاقی است و طبع  
 کرده که از آن فاج موجود شده اند هیچ مکتوبه بجز سبب



و بعضی از معادن دیده شده در ممالک مختلف است  
 مازندران و سیستان و خراسان و غیر تمام الممالک  
 مختلف یافته که بعضی در بر خاک لغزناست یافته  
 بحر یا منقبت و مانند سده اند و بعضی دیگر مانند سده  
 در آنجا در معادن بحر بقیرا است یافته تهمان است  
 رعایت که بوده اند پیدا شوند بکسور و در طبقات اولی  
 حیوانات یافته درون آورده اند که امروز از آن جنس  
 حیوان که در دریا طیفه که با بعضی در آن میگویند  
 پیدا شده از قبیل ماهیها عظیم الجثه که در دریا  
 دیده و در آن بوده اند و حیوانات شبیه بگرگ در آن  
 نیز پیدا شود و عجیب تر و حیوانات شبیه با سب  
 بیشتر در قشر از قبیل که آن را عاقور نام نهاده اند  
 که استخوان آن مشهور بجای دور اکثر افاق یافته درون  
 مازندران و بعضی در ممالک شمال آسیا زیاد پیدا  
 میشود و حال آنکه معلوم است که از آنجا در ممالک

از این

میرند نوع انسان را هر چه نقص کرده اند در این طیفه  
 بحر از طبقه مسکون ندیده اند و یافته اند معصومند  
 که این در ذوق خالیه و عوامل یافته بوده است  
 البته اظهار علم بکدام الله الجبار که فرموده اند ضار  
 هزار هزار عالم است فیکر که الله حسن الخلق از در آن  
 ابراهیم که حکایت در کتب زین لودر طبقه اعتبار کرده  
 ضار و در این اظهار مداد که در این طبقه ضار با چهار  
 رخ هزار رزق بیشتر با سایر ممالک مختلفه طبیعت  
 اتفاق کرده اند از بعضی در مواد خارجه از کتب شرقی  
 و کتب آنها که از زلزله خسف الارض پیدا شده در سید  
 بعضی از نفع جبال که ارتفاع آن است یا نه هزار  
 و حوضها که در ممالک با برترین که در کتب معول  
 از یافته اند هزار در نفع آن است و آب بسیار  
 که از آنجا در ممالک که از کتب ایران و سایر ممالک  
 بعضی یافته اند و در ممالک از ممالک مشهور است

باز آنگاه که مملکت مدبر است از وقتیکه که در لایم صدمه کند  
 کرات آنگاه تا در ایام معمول کوه درین لایم در اورد  
 کبیرض در هر صفر که آب کم است معمول است در این اوقات  
 در این طریقه در اوقافیه بسبب کم آبی زیاد احوال  
 موده اند آب بسیار که اراغ دارند که بطریق باران  
 و آب در زمین نماندند که از کم در زیاد اراغها قند میکنند  
 در لکن از باغچه اما شکر زرع عموماً در احوال که باید  
 تحقق و مشخص نموده اند که هر چه زمین خود مرونند حرارت  
 آن افزوده شود و ثابت است کرده اند و دفع حرارت شخصی  
 و عنصر نزار و چنانکه در سرد است بیشتر لغو نماید در حرارت  
 از غیر ساینکه آید افزوده شود (از غیر میزان اراغ اراغیه  
 میوز) این التریست خوف که از بلور مسازند و جلیط  
 در درجات در آن قرار میدهند در خوف آن زنجیر زینت  
 کرده اند که از آن حرارت صاعده و از آن تر بودت نازل  
 میوز درجات آن بر حسب احوال تلف <sup>معهده</sup> کرده اند

۱۰۰

بهر معمول تر از همه آن است که بعد قسمت میشود  
 در لایم بسیار شکر آید و بعد تر که از سطح زمین  
 پائین رفته اند و آنکه بخندند در هر اوقات  
 افزوده شده در احوال شبیه به معلوم کرده اند  
 که این در مقصد در هر وقت میوز با این قاعده  
 اگر ممکن باشد در سطح زمین در هر وقت در هر  
 حرارت که در رسید که این لایم آب میکنند پس اگر  
 ممکن بود که سطح طبقه در این رسیده در هر وقت  
 بیشتر از اینها شد از آن جهت است که کعبه در هر وقت  
 طبقه در این ممکن نشود و خواهد بود در هر وقت که  
 مواد مشتعل از غیر ترش است که خارج و صادر میشود  
 از آنجا که مکنند تا بعد مهور در حوالا خویش <sup>۴۰</sup> میوزند  
 و در با که مقب میوزند در بار میوزند و تا در سطح آنچه  
 سایر حیوان زنده در دریا میوزند از شدت حرارت  
 میوزند که در تمام این صفت که حیوان یافت میوزند و چنانکه

عسلو

زنده اند مراد از آنست که از زنده و زو و خارج شدند  
 اما بیت ششم در بر سر هر که که در کتب جابریه در ریجه آن را جواب دور آن  
 کرده اند چنان خوانده اند که تا سال بعد از خورشیدی  
 از شرف آن بد نزدیک آنجا روشن مکن نمی شود در بعضی  
 کتب جغرافیا دیده ام که در جوف این طبقه دانه طبعه دیگر  
 که کلمه رهنی نامیده اند قایل شده اند که با طبقه دانه  
 طبقات رهنی هفت مورد و خارج از آن است  
 چنانکه آیات و اخبار زیاد هم مشهور است که  
 قال عوفن قائل والارض السبع و اعدادیت در اخبار  
 رهنی هفت طبقه است بسیار است که محتاج بدگر نیست  
 در این اعدادیت بسیار است که همه جهنم یا بفران  
 در زمین است چنانکه در رهنی هفتم که تبیین معصوم  
 از آن است بعد از اثبات اینکه طبقه مرکز رهنی باغ  
 و دارا رهنی خوانده است میگویند خود فر از آن پنج  
 خوابت طبقه هفتم رهنی در این هم مرز است که حجام

بسم

۱۰

باید چندان عاقله از آنها همه نامر التلاک و لغوی  
 اجزایند در امکانه ضمیمه اگر معتقدند و طبع بر این فرض بود  
 در کمال قوت خارج می شود کار شده بر سر در خواهد  
 جوف رهنی موجود است که بیشتر در لغت است بخروج  
 می کنند پس مواد که در جوف عروق رهنی اند تا این  
 شدت حرارت از زبان و مسامحت کار نهد تا که  
 برسند کمال می رود قوت را از آنکه خارج شود مواضع  
 صلبه که مرسند صلبت مواضع مانع از خروجشان  
 می شود و با بجا متوقف می شود اگر آن مواضع با وجود صلبت  
 قلیب الشخی یا رهنی به اعدادت زنده می کنند از این است  
 که در از این صلبه زنده عارض می شود و اگر مواضع رهنی است  
 بهیچ که خروج آنها ممکن باشد خارج می شود چون رهنی  
 کوه با از صلبه و غلقت رهنی شکسته شده اند که  
 که آنها خارج شده اند به بعضی که مقام کهن تر بیان  
 از آنند از این مواد زنده تر است در بعضی که آنها

است

برسند پس در میان که آنها هر کدام همچو آنها پخته است در خود  
 از خوردن مذکور با نایاب است و مواد که در خوف عروق این  
 باشدت میبرد و قوت که برابر فرج دارند کار از این بیشکند  
 و لغت نام خارج میزند و افراد صلیبه را در جهت نوشتن  
 القدر بود بلکه مکتبه که صد آن توغیران نشان کردین  
 قدر معلوم شده است که در شکله نازل شده اند تا در  
 حد میبرد بیشتر رفته اند چنانکه مواد تشرف است که اگر  
 در خود خارج شده اند تا بکنند و غالب از شهر از رفته  
 رفته اند و مواد خارج از تشرف است که آستانه باشد کالذباب  
 که حد میبرد بیشتر از آنجا دور است رفته شده اند و آنچه  
 از این مواد که از موضع تشرف تا خارج میزند و آب  
 و باقی اند و شهر سیلاب در هر رعیت جلد و باط  
 میزند بر بانه که مکتبه در رفته عرض میفد

در بیان تشرف کوهها

در آن جنبه حضرت) حضرت ابرو در بیان تشرف کوهها

درود

و درود و آن در کبر است واقع در سمت جنوب و جنوب اطلالی  
 در مشرق طلوع نماید و در مشرق و جنوب و کلابت نرم  
 که معنی یاب رقیفه اعظم است از لقاغ آن  
 از سطح دریا هزار و دویست میزد و در آن از مرکز  
 تقریباً میبرد در آن جنبه تشرف است در کوه  
 خارج العاده اتفاق افتاده که انساب و ایا کج  
 شده آنچه در آنجا ذکر شده آنها سرب است که از مقدار  
 بعد از وضع تاریخ مسجد البریما پیدا ظاهر شده ...

تشرف لانترا

حضرت از مکتبه حضرت علیتر علی بنی رطله بهدم اما  
 ام مد پشته که در کوه در دوسانی بر آنها جنبه  
 تشرف است شده و از نزدیک بود برود و هر کس  
 از قاطر آنها محو نزد چنانکه بدون خوف و اضطراب  
 در دامنه آن کوه شهر را بنا کرده و معمر با شسته بودند  
 و در کوه اطمینان در جهت متکین شده زندگان میزدند

(استر ابن) که یک اند غلام معروف در عالم بعلم  
 جوانی بود در میان این مواضع که میکنه که هر کولادوم  
 و عیسی و و غیره با لورده واقع در دامنه کما در و و  
 و خوش آب و هوا و گلها و باغها و خوشتر بر باغها  
 ساظر بسیار بکش بسطی ان نوع از کما در و زمین  
 و زمین در من با طوبی بن سبزه شاداب بر این  
 در یا همین بود که کما که سطح مغیره مستعد از زراعت و  
 سدب المنقه همت الفقه به نظر ماید از بعضی سبزهها  
 که چشمه دیگر طبقات منقل و سکا فته دور آنها دیده میشه  
 که منظر و فانوش بودند سیه است که سبب انظره  
 اتمام و اندام ماده است که بان شعله در شده و در حینه  
 اینرا این از اهر و زمان جوانی دان شهرت که در کما  
 قبل از مسله و عیسی متولد شده بعد از آنکه شهرت زیادت  
 علیه رسید با بسیار مغیر و شادامت و ضروریات کما میافرت

گفته

مطلوبان ملک معلوم بود که سالیان باقی برضه اینه غلام و او را  
 و کمال در کما هم

گردد بنا در ادا فرستند نیز امیر جاطر در دم برآمده  
 در اینها سخن گفت تا وفات کرد تصفیه بسیار  
 که جنبا از آنها در دست نیت هر کولادوم و عیسی  
 و استایا لورده بود که در بار کما در و واقع بودند  
 در زیر ماده استر شاداب ماده بکلی خواب دهند میشه  
 هفتاد سال قبل از میلاد حضرت مسیح عیسی و عیسی  
 در جنگ عده چهار باغ و استر استر که در جنگ  
 معروف است نایره عرب در دولت کما میانه  
 که کما در و در آن واقع است مشق شده که تا با قوت  
 که در زمان جمهور بودند معاطه و مقاومت کردند  
 در اقدار دست نفر از آنها که از طائفه کلو او بر این  
 بهوان و شمشیر زن بودند طغیان و در کشته کرده بر این  
 استایا تا کوشن افرنج کردند بجهت طلع و قلع آنها لکن  
 از نوم نامور شده و با آنها جمله در شدند تا با معاصرت  
 ساوره برای اینکه جانی ندهد برند حفرت ساخته شده  
 کجوه بودند و آنها را تقویت کردند و آنها بخوار بار کما

رفته دیدند عاری و سعادت از طرف ملک از جانبی  
 که احاطه دارد در دولت خارج شده اما از آن چون  
 آنها را دیده اند که با کمان از آن سو آنها خارج شدند  
 خوف بر آنها غالب شده ارود و خنای خود را که  
 بگفته فرار کردند و با وجود ویران و تشریح این آثار  
 باز تکیه بر شایسته شده در آنها با برده تا مکن باشند  
 کاتبینا در تمام مملکتی بود از اطالیه تا بحر خرم و دیگر

این ایام بعضی از امیران و رؤسایان اسم خوانده اند  
 از این دولت بزرگ است از اراد با تفریق که در آن  
 خود اروا عشا نام است در کلوا اسم کن مردم مملکت  
 فزانه پشما کافر و زور که در آنجا بود شایسته  
 و با یکجا خویش نشسته بود در سینه همکاره سحر در ماه اوست  
 بعد از آن نژاده ناک که همه اوزنه یا چند روز بگردد نژاد  
 میشد که جمع مملکت را بگذره در آورده بود لغت مشغول  
 شد در ترویج کرد با شرف تا در فوران شده بود فوق العاده  
 همسر که قواب و در بران که خندم زده و نهر از بزرگ را که مودت

ادامه

۷۹

انکه خود شتر هر که در زم و بمبسی و استیای و غیرا بود که  
 یلین بزرگه موزع موزر و دست بر سکنه آن مواضع را  
 بفرق که برادر زاده به بلین کوهک در رتبه ای که خطابه  
 کرده است بناسبت موزع موزر که از سوال کرده بود  
 قضیه مملکت عیش را مکارو که او چگونه بر ایستاد  
 و میس که بعلوم داشت هر که شد که از حقیقت تاریخ این مملکت

رفته یلین کوهک  
 در جواب بناسبت موزع

از خجسته کیفیت مران عجم را مرودا برین مملکت  
 تا بقدم بر این مملکت لظا صحت و درستی در کتاب  
 باز خجستان درج داشته که آنجا کمان این دو نقد مطلع نژاد  
 از این مملکت زیاد متشکر و ممتون می شوم هر چند که  
 بر پسته مبتلا شده که قواب و در بران کرد ابد ترین مملکت دنیا  
 و از با و آید با محوم مردم شهرها برین مملکت و در  
 مصیبتی که ابد الله برینک نام خواهد بود در رفع کوه کمان  
 خویش را و ایضا کتب و آثار علیه خود که ناشر از دفتر

و انانیت او همیشه اما باینده که نالقات شما بر تقابلی  
نیک نام او خواهد بود خوشحال مردی که فایز نشود  
بگردن کار نامی که لطف و سرادار نوشتن در تواریخ باشند  
و باینکه در تواریخشان مطالبی که شایسته مدح  
و تجیبه باشند و ازین خوش بخت تر آنها نیستند که  
قابل بود در فضیلت و فایز بود و عزیز باشند عم ازاده  
اگر بودم و باینکه کتب و مصنفات خویش در این باب

تاریخ و مؤلفات شما حوائجی

بعمیسی شهر زده است از کامیابانه میگویند از بنا ما هر کوی  
مشقت سه سال غیر از مکرر عیسی بگذرند ز اهل ما هر چه  
خوابها را که در او کردند در سه مفاصله محراب ما شهر کو نوم  
به بعضی که در کتاب مذکور است در زیر سنبل و کاستر  
و سایر مواد آتش نشانی که در دو ماندند خواب و در آن  
ارزنده هزار در بعضی دو و دوازده دست بافته اند برین  
آوردن آنها از زیر سنبل و کاستر و الاله ان مخلوق  
مشغولند و کیفیت پرین آوردن این شهرها با آنچه در آنها بوده

۷۹

۱۷۱۲

ازین

از زیر مواد آتش نشانی تاریخ غلامده و مطالب عربی دارد  
که بعضی از آنها در کتاب ذکر خواهد شد

۲۳

بلین بزرگ منور بر پیناس حکیم است بسیار فاضل و اهل علم  
تکامل و در شهر کلم یاد در شهر درین در سه سنت مسیحی منزل  
انقر در علم حکم تکمیل کرد در سه سینه فضا شایسته  
محمد صاحب مناصب شکر شده پس نکوت بسیار  
که اندلس نامند تا مرشد و امیر البحر بود منصف ظریف  
با عمارت است تمام عیش را در حرف تکمیل علوم کرده  
بعضی که آن تاریخ بزرگ در حصار و حاکم و بستر منقول  
درین راه رفتن بلاد است مکرر دولت و مصنفات  
بسیار داشت تواریخ متعدده داشت تاریخ بزرگان  
از آن در دست است کتاب هیستوریا و توریال ارد  
بانی است در سر و صفت جلد تاریخ ضالع مکرر در دست  
رفتن او بکوه در دو در مردش از آتش نشانی بر حضرت  
که در کتاب مظهر است

تاریخ حکیم

۶۱  
 بلین کویک در سینه شفت دیک در کم متولد شده  
 از م صاحب تالیفات است کتابام در تاریخ عصر  
 رفیق تاسیت مورخ بود  
 ۵۴  
 تاسیت مورخ مشهور است در سینه بنام چهار عیسویا  
 ۱۳۴  
 متولد شد در سینه صد و شصت و چهار روفا تاسیت با بلین  
 رفیق و صاحب کتب متعدده است

علم در نزد نرن امرالجر بود روزیست در سیم ادت لغویا  
 یک ساعت از ظهر گذشت تا درم باد خیزد داد که ابر عظیم  
 بهیت عظیم در آسمان پدیدار است که هیچ این سیم  
 ابر دیده نشده است از استماع این خبر پلان آمد درش  
 افتاب استال زیاد در آن ملاحظه و تقوی که بجهت حرارت  
 براد غلبه کرد از شدت گرما باب سرد زد رفت از آب  
 بدون شده بار امکاه خود آمد قدر در در بستر استراحت کند  
 بار برخواست مشغول مطالعه شد تا مشغول بود بعد از آن  
 از خانه بدون آمد همچنان بلند رفت که مشرف بر اکثر آن

واقعه بود

آن مواضع بود تا با سنا بتواند این خادنه همیشه را احد  
 کرده حقیقت آن را بفهمد نظر کرد که آن ابر نهی بلین  
 شد بقسم منبسط گشته بود که بعین آنکه از کلام کافری  
 آمده ممکن بود از وقایع انقضیه بعد از آن معلوم شده که از ک  
 در و دو خارج شده بود پس از چند عمر بصورت در  
 شد مخصوصا بدخت کاج میشته شبیه بود زیرا که بر آن  
 رشته بود بسیار ساقه درخت بسیار عظیم که سر آن  
 منشعب شده بسیار شده باشد و مقصود حرکت  
 و توجیح باشد چونکه با هر کلر شدت از زمین خارج  
 و بقوت تمام آن بخار شده با بر آید باله میرد آنجا  
 که قوت باد غیر رسیده بهین میشد و شبانه درخت  
 بسیار بزرگ میگفت بر حسب اختلاط احوار از صفت کار  
 سفید و کاهر سیاه و کاهر بالوان منقطع نظر فرموده علم  
 از درخت این ارضاع و حالات عجب متعجب و مهیبت ماند  
 و از شدت مهیبت و عجز تا که بران علم درخت سخن است



با نوزاد یک تری بود کاجی را مرسته هترا خذ کنده و دست از  
 کفچه بخانه مرجهت کرد امر بود گشتی کوچک حاضر کردند  
 و مرا میخیز نمود که اینجا با هم یا همراه او بروم چون بالطلع ما بر  
 بدرس و کصیر بودم و بعضی مطالب هم داده بود که بگویم  
 مانند که خشت را کردم بردن رفت در این بین که برون  
 مرفت مکنه از زن سزایس با سوسس باور رسیده  
 نوشته بودند که محمد در کردان مانده ام هیچ مقرر ازین  
 همیشه ندادم مگر لطوف دریا و اسح مله های ندادم بفرار نشا  
 برد ایگ و غرت خودمان مر ازین و رطه سخات و امید  
 درد آینه از کلاش بار ماونی دارم دریا از پیش رو  
 از کلاقم باش و از طرف کک آب بر با بکریم غرق  
 میشود بکجا فرار کنم مسووم مرا با کشتهها دریا بید کد از  
 مطالعه آن رفته از خیال و عقیده خود صرف شده  
 ما آنکه بید است بلد با نهنا نازل شده و بهلدکت برده  
 در ماکس میر اندام کرد و جویش ان زن را با جابت

۲۱

امر کرد گشتیار اعا فر کردند با صاحب خود بگشت نشست  
 در با سخلاص رکین و سایر اشخاص ممکنه در آن مکان نشست  
 در با سخلان مرفت و مردم از آنجا مگر خسته جمع هم را ان  
 موش و هر سان بودند و او قلبش جان مطمین را برده  
 بعد در واقع علیه و عادلست الفاقه شجبت و غریب  
 که انا فانا متغیر و متحد و مستمند و میدیدند بگنای که همراه بودند  
 مکلف مبر نشند .....  
 حواج

بزبان لادین و اطلالیای مریوس خواننده شدت  
 واقع در جانب مغرب اطلالیای فصله بازده کلو متر  
 در جنوب مغرب ناپیر رود رود جزیره رسیده .....  
 است با شد کوچک است از کامانیه واقع در کنار خلیج  
 ناپیر در شمال کتا و رود در سنه معانه عبور بر هر که  
 در کتاب است مهندم و غراب شه .....  
 سزایس با سوسس اسم مرد درست از اما لا قرا و ناپیل

۷۹

آنچه بر قدر نزدیک مرده بلبا با آنها نزدیک تر شده که بر سر  
 که از کشته های بخت کم کم بیشتر و گرم تر شده قطعه  
 سنگها بر سوز خفته فطرس شده بگردن خویش مر بخت قلوه  
 سنگها سیاه که از شدت حرارت سوخته در دهن با طراف  
 و جوانب گشته خوردند آب در بار امت دیده میگردند  
 بخت بگردن افکاره بود صبر نزدیک شدند و بعد از گذشت  
 اجتماع و تراکم اجزاء جمع جوانب آن منتر تا شده که در  
 بکنار مجمع ملکه محالست لرزیدن آن عراب داشت آنکه  
 بر زنده افکاره که باز زنده باز آنها بخاک بر کرد تا خدا کشتی  
 احوار زیاده در بر جانش میگردید با دلفت که ایمان عزیز باید  
 انسان جویت داشته پنج بخت مقید میزد بمعادیت  
 جویت پلین کو یک کوبد پمپنیازس از درستان عم بود  
 در نظر استای مسکن داشت عم فرمانداد که کشته ها اردو  
 با سنا به بر کرد انید بر دم بریدن پمپنیازس استای در کنار  
 جلیج واقع بود که با فاطمه انجیای اردو را بدید همیشه

دهر

و افر فلج شده نه و بکتاب استای را اندند جهان  
 میدانشند که آنها از بله دور و محفوظ است قدر که گفته  
 دیدند آثار آن مشهور و در اردو بندرج مارلی خورد پمپنیازس  
 کم اثاث البت خف را بر بدن آورده بود که در کشتی که آورده  
 در آنجا به در آرد از شدت بکشتی در کشتی بکشته شد  
 بلکه اینکه بسمت که غریب رفتن کرده بود با دریا اطله  
 خرافت میورند از قضایان با بر عزم به برادر بودی  
 در هر سید پمپنیازس را املات که دارد زنده نشن ریاد  
 مشوف گردید با او معافه و معافه کرد اضطرار که  
 داشتند اطله لیکن یافت پمپنیازس را ام قویله  
 میداد جویت میداد که طراف است عقرب میگرد  
 برایشتر از اطمینان بجام رفت پس از آنکه زمانه  
 بر بدن آمد غده اطله به روحان غذا نشست کله خوان  
 در حقیقت که هر نظارت کاه بر بفرزند از احواف کرده  
 اگر در باطن مسرور بود در ظاهر اظهار سرت میکرد

پمپنیازس  
 در کشتی

اینج هم در حقیقت دلالت بر شمع و قوه قلب اوست  
 درین اثنا که شب رسیده و در شب دیده میگردند که چند  
 مکان از کافور و زود شمع شده که یک یک باره از پیش کرده  
 و تا یک شب نیز بهمانیت و عظمت آن مزاج در دست آمده  
 این حالت همیشه بهمان را خوف فوق العاده عارض  
 بود بر این طبعان اینها هم لظایق حکایت مکتوبه  
 که در خط مکتوبه خانها در قفس است که در الة ادره در شده اند  
 شمع شده هر روز در خواب بر او غالب شده باطن  
 خواب رفت خوابه خواب ظاهر غوغا که نقر خواب  
 از برون اطاق شده مر شده پس از طوطی شده که در آن  
 مکان فاکتور شده شروع بر کشیدن کردند و چنانچه در  
 یک کجته که نزدیک بود محوطه که از اینجا به مهر خواب آورده  
 بر از شد و فاکتور شد اگر آنجا بیشتر در امکان  
 مانده بود درون آمدنش مگر بود بدانش کردند برون آمد  
 پس پیشانیش در بر رفته که از شدت در امت شبها  
 خوابه در نه رفت مگر در آنجا که در آنجا شبها با یکدیگر  
 در آنجا

در آنجا

و مشورت کردند که در همان خانه بمانند یا بیرون  
 آمده به بیابانها مشرف شوند زیرا که خانهها بر سطح  
 زلزله شده بود اما چنان مقرر کردند که یکایک در آن  
 از بیخ کنده می شدند و بعد ملاحظه فرمودند و در آنجا  
 بر یکشنبه توقف در امکان را اعمال در کشته از حب  
 که در خط مکتوبه کردند اگر در کشته با فایز شوند از پیش  
 فاکتور شده در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 شمشاد که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 بودند باز فایز از خط بودند بعد از گفتگو رسید از آن  
 دو حمد و برون رفتن بود اختصار نمودند در میان الفهم  
 عطف و شعور غم بر از شدت بر زدنش اما در آنجا که در آنجا  
 پس بر آنها غالب شده بود که نفع را از ضرر و مجر را  
 از بر نماند پس با فاکتور شده در خواب شده و هر یک  
 یک محمده برداشته مقرر بر سر در در سر در در آن  
 محمده حکم بسته که سر در شمشاد از در زدنش شد  
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا

پیکره ان اصابعهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت  
از دوع برهن کردن

حاشیه

پیناوس اسم یک از زکاتان نزد استای بعد که با این  
بزرگ رقص بود وسط اشفت که کلا در دود هلاک شده  
چون اشفت شده ادا شد بلین بزرگ با جمعی از  
خارج شدند راه بیابان پیش گرفته بلین کوچک کوچه در افش  
در سایر مواضع روز بلینه شده بود و اوقات طلوع کوه  
امادان فوج همی که روشنی داشت حال اشفت قطع  
میکردند تا تاریک مرشد که بمراتب تاریک بر آید  
بود و لکن غالب از اوقات بواسطه اتصال شعله اش  
و غیر اینها در بچه در کفازنگ شمر روز روشن بود از جمع  
جهات عوفه را اینها شگ شده قصد میکردند  
و شبیه دریا ظاهر میخ که بزبان از آنجکت راه سخت  
برست آید بعد از شفت بسیار که بکنار دریا رسیدند  
از تقادم رباع عوفه دریا از عوفه گاه هلاک میشدند

ناچار

ناچار میان تن برک و هلاک داده عستم امر کرد فرزندش که ترانه  
در روز آن جنبه طوطی از سخت کرد پس روایت  
اب سرد طلیده در مرتبه آب بر شسته تا گاه هاندم  
شعله از نزدیک دور کرد و ساطع و هر امشفت گشت  
و معلوم مرشد که بکلا اعتلده دارد از شت هده انحال  
جمع مردم یکبار مائنی با شوره آنه بر اهر مدینه معطر  
فرار میکنند عستم را بر زنجیر بگذار نمودند در حالت  
صف برخواستند و در غلغم جوان عصفه را حصار نمود  
با اینها نیکه نمود تا گاه بقتل جان سپرد و کلف گوید  
در سبب این قسم مردن او گمان میکنم که این نود و غنی که کرد  
و اصل ریه او شده و نفس او را قطع و او را هلاک  
کرد عستم طبعه صغیف الصدر و مبتله النفس بود اگر  
اوقات نفس زمان و انفاس متواتره نبردند روز  
بعد از مردنش که بر او روشن شد جسم او را یافته  
پس از زخم و هلاک حشر که اصله بجز در حالت اد  
به الله حشر خفته را و عیب نکرده بود همیشه در حالت

اد خواب خنیا نزدیک زود نامرک .....  
 بطوریکه سطر شد مملو و آتش فشان در کله شدت  
 چنانچه چون بگذرنا مکان با عرش رعد و جلیش برها  
 و اصوات مهیبه خارج از دمان و مملو آتش فشان شد  
 مار عکله مکنه با زبان مختلفه که بر آسان مکنه مرشدند  
 بر کشته و مرور اندیند و خواب مکنه سباب رفاه  
 و عمارات عالیة آنها رخسار متمدن کرده ک نیک  
 وسیله برانستند یافته از قدر بر آردن یا بکشتی  
 نشستن و بقیه که بچین آتش و شعورشان با المله  
 مانده بود و راه خواب را امید نشسته جان با بیدارست  
 بدر بردند ولی آنها نکه در عقلت ن احملل راه با  
 روی آتش بر فتنه با بیده اگر در آینه شدند که همان قسم  
 ما دام العر در آینه بودند با قر مردم یا بوجش و خفته شدن  
 در زرمواد آتش فشان مملو که شدند یا ز بسفها عمارات  
 و شبستانها مانده سینگی مواد آتش فشانی سفها را  
 بر سر آنها خواب که بایدون خواب شدن در زرمواد

۳۰

آتش فشان مانده که بجمع اطراف آنها مراد حاط  
 کرده بود از قرار مکه بعد از آرزو و خواستش شده ن  
 آتش فشانی معلوم و محقق گردید این مواد در بر جمع  
 قرار و بلدان از کشته بار بقیع چهار رخ ایام است برقع  
 قرار گرفته بودند که مگر اصله اثرش از عمارات عالی  
 و صحابه بزرگ و غیره مانده با مان مستطیل بسیار همسازند  
 بودند که در بیخ لایم به بعضی که ذکر خواهد شد خود امانت  
 البت آنها را از زیر مواد آتش فشان در بعضی عویب بودن  
 مرادند .....

حوادث آتش فشانی که بر این شهر رخیده بود بیدار حاط  
 بود که تا در حال مجاوز از شدت حرارت نزدیک ایجا  
 عمر ترا نشسته در کت غالب اثناف که در بیخ آتش فشان  
 بدر بودند در آینه شده و تا زنده بودند همان قسم در آینه  
 مانده چنانکه در یک از آتش فشانها که در کت باین عصر  
 در کوه آتشار و در این آفاق افتاد مردم هانی طور  
 ما دام العر در آینه مانده .....

سایر کما سبب موت بلین را بطور محقق کسبه و نماند  
 کرده اند که در لام انترش ماده ستم از ان سید کوشک و غیره  
 در هر است دان ماده با الطبع و بسط نقش متصل  
 و در زینک زمین پشتر موجود است بلین و فیکه خرابه  
 سه در زمین رسیده و اینج ماده هم بطریق است  
 پشتر و اطرزیه ار شده او را حفظ کرده اند که در  
 مرفوعه فارسی که مرنا مندر و نیز دار در همین ماده است  
 بیان خواهد شد که حیوانات بزرگ و انسان در آن  
 غریزین و حیوانات کوچک بعضی آنکه برین رسیدن  
 مانع میهند

در فرایا هر که لازم و پستی و پران او در ان آنها از زیر  
 مواد انترش تا ازینکه در اول انترش تا در  
 ان سنگها سوزده متخلخله مثل سنگ پا از زمان  
 انترش تا خارج میهنه معلوم مرشد که اینزه  
 شکلها منقله در با آنها متواله که بقوت تمام خارج  
 میهنه و بسط گانز به مختلفه با کستر که از زمان انترش تا

چرا

جدیده از عمق زمین خارج مرشد  
 از بعضی فراین مندر خواب شدن فرود عظیم محرزط  
 بسیار بزرگ و بدیم ستمایستما در خود امی که در فرود  
 و نزول پایا از اجزاء و مواد انترش تا حیوان معلوم  
 و متفکر مرشد که سبب فرایا و ویرانها تهرام هر که لازم  
 در پستی و استسا با برنش پایا در زمین و امیر مواد محرزط  
 انترش تا بوده است کنگ از بقده ب فیکه که میان کما  
 انترش تا و بلنک که بوده عطله و عادتا مسفر منبر ان قبول  
 کرد که قطعات این عظمت از ان منقصر شده تا اینجا آمده  
 به سبب فرایا شده میسوسنت کله و دیگر که عالم  
 مدفن و فاضل محقق کثر انقص است در مطالب  
 انترش تا این مطلب را در کما صحت و در آب بیان  
 میکند که از و فیکه که در روز و دوباره شروع با انترش تا  
 کرد فله از منقش شده با انثقافات بهیث اشعه کواکب  
 در آنها نفیق کرده نسبت از قواعد و علامات انترش تا  
 این که از منقشها مندر در دوره شاعر با امانت کما بیاید

یافته است که معلوم و معین مریز که این قطعات  
 با بنه عطلت ازین شکلهما خارج شده اند و باز معین  
 کرده است که در تار از آن شکلهما مندرج در دوره از خط  
 شدگار محروبه است که در همان زمان تا بزیر مواد التشریح  
 مانده مهندم شده اند که شده است موافق بر این علمیه  
 برین کرده است که بعضی قطعات از تار بزرگتر باشند  
 ازین شکلهما خارج شده اند . . . . .  
 موافق آنچه از تاریخ مسفاک مریز و تا اواسط قرن آخر  
 که همین قرن نباشد وضع و حالت جمع این تارها از  
 مجول بود و کما یغیر معلوم نده بود . . . . .  
 از اوفت که برابر تا فریب ممکن شده بدین رخ رفتن با آنها  
 و صحرار افزاین تارها و بردن آوردن اشخاص و اشیا  
 عظیمه همیشه بد تقصیر کم در کتاب مخصوص که تالیف آن  
 مواضع است نوشته اند و در حقیقت مندرج و فارغ از ماده  
 چنانکه در سبب قرن بر رویه همین مریز که از فرجهها تریز  
 مواد التشریح مانده افواج میکنند اشخاص هزاره ششند

لا اله الا الله

سال هجری ازین را بجمع حالت داد و معاشان از کس  
 و اثاث ایت ز سایر اسباب زنده گان شمر اینک الله  
 زنده بوده اند ازین اشک مطالب تقصیر درک کرده اند  
 که زیاد افزودند بر مدارج مطالب طبیعیه و علمیه و مریز  
 کردند کتب و مؤلفات تاریخیه . . . . .  
 کتاب مختار لدینی تجمید و تقیید کرده است میسوا که  
 علیه و در آن کتاب بیان میکند فرجهای عجب و غریب  
 که از فرجهها این تارها از زیر زمین بردن آورده اند  
 از عمارات عالیه و معابد و مقامات و عواید و جمع آنچه  
 لازم است از اسباب و ضایع و فقه تریز مندرج  
 متعلقات موسیقی و نقاشی و هندسه و کارهای برابری  
 از قبیل کار در فواید و بنا و جدار و سازهها را  
 بعد از مرور از این همه ایام چگونه مریز یافته است و اشخاص  
 لشکرها کریه و مهیب که داشته اند در میان خاکستر مانده  
 و خاکستر بر سطح بخار تبخیر و انقار یافته گشته است  
 و غالب است بر آن حب و در ابریهان لطف که لغز میکشیدند

این صفت بسیار است که آنها این قلبها را بخرید و درستی  
 بدون مرادند و صورت اصلا که گفتند و پوسیده شده  
 بود مراد چشمه جسم مایع از یک وعده در القلب برکنده  
 یعنی همان صورت که در وقت مردن درشته اند مشقه  
 شده بدون مرادند  
 میگویند که عینه ذکر میکند که در میان فریادیکه از زیر زبانی  
 بدون مرادند هیچ عجب و انباشت از این قلب جدا  
 از این بدون مرادند بزودت اینها مثل صورت چشمه مضطر  
 معارف برزنده بلکه معاینه خود آنند که در زیر کتفهای  
 مشقه شده که در وقت مرگ در قلب کوه مشرقی که در زنده  
 داشته دارند و جسم در القلبها بهیت اصل طبعی استند  
 که بر باطن میکنند که این اشخاص به صورت در حقیقت در  
 در زیر زبان به از آنها خواب کرده و گاه است در کتف  
 مشقه شده چگونه حفظ کرده است لباس در کتف آنها را  
 نزدیک است بگویم حیات آنها را هم می نفلت کرده است  
 در بعضی از مواضع که استخوانها در بعضی طرف از الفاق افتاده

که قلبها را

که قلبها را بخرید آنها را طاهر کرده اند مانند مشقه است  
 و الله را از آن عضو ناقص شده است در حقیقت  
 در هیچ جا عالم بین حالت عجز دیده نشده است  
 این عباد هیچ نسبت با عبادند و مشقه  
 مقررند از آن آنها عریان و سیاه و مهربانند چونکه  
 آنها را بر دهن و در و اما اندوده اند که کتف آنها بجز  
 و سیاه و کمالت پر و تقریب است اما عباد اهل  
 پیغمبری را که از زیر فاک بدون مرادند مثل مردم استند  
 که اندان بر زمین میخیزند

خوان

ستاسم لطف محروم است بسیارند که لطف دیگر  
 آن را مواد تشرفش خواب کرده  
 در میان آنچه از زیر فاک پیغمبری بدون مرادند از همه  
 لطفش کرده اند استخوان در زیر اجزای سبب بنا فزاید  
 معلوم مرشد بجهت لیج زده است که در لیج پسته برابر کس  
 ممکن شده با سبب سوار کرده و از کرده اند که آنکه یک

۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲



اسب یافته که در بهار عاده و اما نده مواد تشنه  
 اطراف او را احاطه کرده بودند  
 از خواب آنکه جمع کرده با این شهره چندی در پیش  
 تشنه شد فراز کرده بودند غلب از خیرات لهذا  
 حیوانات بسیار کم یافت مرثیه در زیر فراها بر ترا  
 یافته که در توغز رفته پنهان شده بود  
 از شخص در فراها نیز میخی که از زناک بدون مراد  
 معلوم شده است که در چهار تنه جوارح نموده است  
 شبها مردم با فادوس عبور میدوند در دکانها جوارح  
 بار و خج میوزانند

ای حیوانات بی روی غریبه  
 قدر وقوع نظر این انسان  
 و خود از آنکه صدمانان  
 در هنگام زلزله غور میزنند و حیوان  
 زوز از آدمی را نمیدانند  
 از ترس قلاگاه غور و در موقع  
 بروز و باد خون زوز از زمین  
 از حیوان نظر فرار میکنند

در سنه هشتاد و نه عشر تشنه شد که هر که گویم  
 و پیمبی را خواب کرد و بلین را هلاک نمود اتفاق افتاد  
 بعد آرام گرفت بعد از آن در سنه گه و ولایت چهار  
 بعد از آن در سنه چهار صد و هشتاد دو و بعد از آن در سنه  
 بالفه رود و از آن در سنه ششصد و هشتاد و پنج  
 و بعد از آن در سنه هشتصد و نود و دو و بعد از آن در سنه هزار

- ۷۹
- ۲۴
- ۴۷۲
- ۵۱۲
- ۱۸۵
- ۹۹۲

۱۸۱ کشت

۱۰۳۶  
 ۱۱۵۶

هزار و ششصد و بعد از آن در سنه هزار و صد و پنجاه شش  
 آثار رخ فوزان افراشته بسیار شده برشته  
 و در آن طغی کشید با خاوش شده و این ششم  
 خاوش مانند مدت پانصد سال اصلا اثر از آن  
 مرمانه از هزارهات سیاهانکه در آن لام آنجا  
 رفته و آن مواضع را دیده بودند و آن تشنه شد که  
 در قلاگاه منربک اصطلاح بسیار برسان شده و چهارمین  
 از قمر بلوط و شاه بلوط و سمر از خیار آنها را پخته شده  
 بودند

در ماه دس تیر سنه هزار و ششصد و یک و آن تشنه شد  
 متن شده و بسعت خند و در موضع موسوم به انزال  
 که میان دغان تشنه شد و قدم و طلا گاه دست زبدر  
 از کلا مخفی شده تشنه شد و فوزان بسیار عظیم شده  
 بعد از آن مبدل شده بجریان مواد فادوس که ظاهر شدند  
 منربک شد و چنان ساید شدند که از نزدیک  
 پر تسی عبور میدوند و دریا میر کشید و در آن که مرثیه خج

۱۶۳۱

خوابش مرشدند و از هر جا که عبور میکردند در چهار  
 مرد میزدند و خانه را خواب دوران میکردند و تا  
 بهین قسم ظاهر بود تا خوشتر شد  
 در سنه هزار شصت و هفت و دو بار مشغول شد و در آن  
 بیست و چهار شب در رکعت و بخت اش نشان بار بار  
 خوابها برینا در گرفتار است که در ارضاع و مهنت  
 آن مواضع داد و عابر بود تا سنه هزار شصت و هفت  
 در سنه هزار و هفتصد و هفت و سه هزار و هفتصد و هفت  
 و چهار روز محقق و مقین شده است که در این کار اش  
 نشان بوده است

۱۶۶۴

۱۶۸۵

۱۷۰۷

۱۷۲۴

در اواخر ماه <sup>۱۳۳۱</sup> سنه هزار و هفتصد و هفت  
 در کنگره بود و در یادگار که از زمانه نادر اش نشان  
 خارج بود مشهوره مرشدند از اش نرزم تا نوزدهم  
 خوش مهیب و صد اعظم تر از عوالمی توب از زمین  
 میشنیدند که در آن روز زمین زلزله شد روز و شب  
 بیستم زلزله است از لطف شب گذشته چنان بود

اش نشان

آتش نشان شد که از جمع جوانان بیشتر از نوزده  
 میرا است و فواید بسیار است اولاً در آنجا  
 بود بسیار مخلوطی گستر ظاهر شد که بشکر است  
 محمود برقع مرشدند و از زمانه آتش نشان که در  
 از میکشته منبسط مرشدند و چنان کرد بار از رود  
 خاکستر روخته بود که واقعه از آن خوب تر دیده  
 شده بود مقصد سنگها عظیم را با ارتفاع بگیرند  
 مگرد با طرافت در جوان مراند است این هنگامه و  
 اضطراب با این شدت بکشاید روز طول کشید  
 این طوفان تا فرید سنگها بلند شده و به جمع نواحی  
 بر نخبه

در آن گره به زنب طبقات خدیج فلاح که است  
 بسزای روم رویدن توپا در عت نادر شد که در این  
 این طوفانها و احوالات عظیمه و زلزله مرشدند که نشان  
 تا بلکه بالا که ناقه بگیرد است داشت و از این شکاف  
 سید بسیار عظیم از اش فایع شده و جمع جهات جنوب

کوه را احاطه کرد چنانکه مشهوره مرسته که مسخر کجا  
 لنگه شغز شده است این سید جبار و سید از مرسته  
 میرفت بلکه باین تر طول آن بار لغاع و طول کوه واقع  
 بود پیشتر از یکمیر بود و عرض آن که بعضی کوه واقع بود  
 لغزها چهار سید بود سیرایش درین کله در شب میل  
 منط شده بود در چهار رت عشر شب سید بختیار آن  
 کله رسید بسیار آن شب تا که در سمت جنوب کوه واقع  
 در کت اندازند که بسیار عظیم که همه شب واقع  
 لطف پیشتر این سید از قتل این سنگها جبار بود  
 و بهین طرز جبار شده تا رسید بدوره کوه که در  
 در باشد و از آنجا عبور کرد در کت بلکه ششم  
 که مشهور می شود بدان کوه سیر شب کوه که  
 از طرفها بر یک رفته بودند بدان رسیده و جمع اجزا  
 بیکدیگر افتاد یافت در یکجا جمع شدند آنوقت شغز  
 چهار شغز شدند چهار سمت رفته کج از آن شغز رفت  
 شب راه که در یکمیر از زول کرد کشته بود و در

تالار

ها تر شده در کت بان و دره علف که در آنجا واقع  
 سیر مشهور شده بطرف پایین زول کرد که از آنجا دریا  
 بود چهار مرتب فک که در کت در میان کوه نشسته  
 در اینوقت که کوه شکافته بود و از آن حفره در زول از مواد  
 مشغله حفره بر آن مراده که مشغله شده بودند سیلابهای  
 بزرگ و کوچک آتشی که بعضی سمت دره سالواد  
 و بعضی بطرف دره آتازان میرفته علاوه بر اینها  
 مشهوره مرسته سنگها از آتش سرخ شده که بر آن  
 مرسته از میان دور و غلیظ که همراه بود با چشمه  
 بر آنها و غرض اعدایا در به با طراف و جوانب مرسته  
 بهین قسم سیلابها را آتش جبار بود تا روز نشسته  
 درین روز مواد آتشی حفره فوران باز ماندند در خشتن  
 بر آنها و غرض اعدا تا موقوف شد آتاز شده در سمت  
 جنوب و جنوب در زمین گرفت بعضی که فاستر را بلند  
 کرد و با کله پنده مشرق ساخت چنانچه مظهر است آن کت

انها را برده بود و شد این فاکتور را در مواضع مختلف  
 ملاحظه کردند در بعضی از فاکتور در بعضی مواضع که منظر یک  
 دستک ریزه بودند در حوائج که در دو دو که ملاحظه مرشد  
 منها فاکتور بنا بریده بلکه احوال مختلفه منظر که در مقام  
 مختلفه که از مواد متوجه تر باریده بود .....  
 عصر روز سه شنبه آتش فشان شروع بکن نمود  
 روز پنجم بعد آن دهان فوغان آتش فشان بود  
 که ملاحظه کردند که شعله واقع در پشت روز و شب  
 میزدند و در فاکتور که بتای و ملامت بدون  
 میآمدند در اوقات شروع بباریدن کرد بباران بسیار  
 شدید در آن روز تا روز سه شنبه و چند روز بعد آن  
 همان قسم مریارید بطور محقق همین شده است که این است  
 دوام داشت بباران همیشه لازم آنچه هر وقت فشان  
 است و تلف نمکنند و ضرر که بقرا از بلا و بکه در آن  
 بسیار و نزد یک واقع بودند ازین فوکان آتش فشان

و غیر

و غیر رسیده فوکان از دم مقدر بعد آن از آن (انباران)  
 با اینکه چهارصد در از روز فوکان بعد از وضع شد  
 که ملاحظه کردند فاکتور بعد چهار رجب بود از زمین  
 ایستاده بود در چهار مواضع عمده مجوعاً رخصه بودند  
 ساکنین که در اضطراب شدید و داشت عظیم بودند  
 بسیاری از خانههاشان در زیر سنگینی فاکتور سنگ  
 خواب و ویران شده بودند .....

حاشیه

تقول کرک نام ندرست از انبالت ناپدر در بار که در روز  
 واقع در جنوب و جنوب آن فوکان در بالا فوکان ناپدر  
 در از ده جلوه در شمال و مشرق آن فوکان واقع است ..  
 بنا بر این سنه هزار و هفتصد و نود هفت در نزد یک نزول کرک  
 بود خانه از مواد مشغله عرض هزار و با فوکان با و بنوی چهارده  
 سکه داشت این سیلاب آتش ببارید همیشه بیست ..  
 سه مبر ایضاً بدربار میر کشت و جناب لریعت و غیر دریا  
 مرشد که ناشدند هم طاهر بعد که ماده آتش فشان است

۱۷۹۷

بدربار میرز و آب در بار حرکت و خروج آورده است  
 (در پیام تا ملین) وزیر مختار انگلیس که از او در آب کوه  
 و زوز و انترفتانها را آن مطالب علیه گذشته است  
 با مانده مانده است بکشتی که یک نشت بدربار او فرستاد  
 و نزدیک مواد مشتعل رفت که تقصیر کند در حالت مراد  
 انترفتان را در دریا لغوه و معین کند تا راه حلیت  
 مرگند که بدیم تا تصدیق با ارجاع جوابت ابراهیم بخت بدید  
 و تا دو مبر از جمع اطراف هر چه تقصیر نکند هر چه در  
 زنده پیدا اند که مجموعاً هلاک شده بودند .....  
 مبر از فرزندان سینه هزار و شصت و هفت و در آن خاندان  
 شد در در کوه و زوز واقع شد که بخاطر که در وسط ملک  
 انترفتان بود و دست میرزا در آن انترفتان ارضاع  
 داشت در شب ۲۲ اکتبر با غرض بسیار مبر رفته<sup>۳</sup>  
 وزیر مختار حکایت میکند که کشتی بعد از آن از همانجا  
 شروع کرد بعد از آن انترفتان و شکست<sup>۴</sup> متوجه شد  
 و هر کس بدست دو اوزه روز بدون مامله در انقطاع بود

تمیسه

۱۸۲۲

برای فرزندان

متخلفه

کرامت

مر آمدند و مشربانان بجمع جوابت میر کشته دو چهار روز  
 انترفتان در صدمه شدت بود در این ایام از اندرون در وقت  
 انترفتان صد اما مهلب و غریب شنیده مر شد با بد  
 این قسم نبود که زمین را حرکت دهد و منزلت نماید  
 و با چنان استرازد و اضطراب عارض بود اگر چه بعد که تنها  
 همان اضطراب امور عمارات و قصر بر تسی را فرستاد  
 کرده که اما از راه محاذ مشربانان و نزول کرک  
 (در نزول آنرا از نیانا) (در یک ترکاس) میده که برند  
 این حالت عجب است از راه همش و متوجه مانده بود  
 چنان بر شده بعد از فاکتور مار مشقه که تمام مملکت را  
 مانند روز روشن در کل روشن میدیدند چنانکه عجب  
 طهر کشیده که این قسم امر در شن بعد از آن مبدل شد  
 بنار یک بسیار شنیده که در کوه و بازار بدون مشربان  
 و فادسها عبور کردن ملک بعد چنانچه مشربان در وقت  
 چند دفعه در امر لیا در کیت در زمان انترفتان  
 پیشین مشربان افکار مردم از بدین اینج حالت چنان

خائف و گریزان شده بودند که چشم روزگار هرگز چنین  
 واقع نماند بعد اشتغال با غلبه و فزونی آنها شدید  
 و غشها زعد و جنبشها برین و سلا بهار آتش با آن  
 عظمت که در آتشش پیمای سابی عابر شده اند که  
 مردم را جوشت سر انداخته تا این خوران خاکتری  
 جز که بیشتر اسباب بر شایه خاطر مردم مرسته  
 و افزوده بعد بر مهابت لبخ پسته عظم این بعد که همه مردم  
 میدانند در خواب هر کولانوم بر پیشی و استناب پیش  
 میزند و دوران نونم بهین طوری که نقصان خاکتری بر سر  
 آنها میرفت این بعد که درین آتش نشانی جمع مردم  
 در کمال محبت و خوف و درشت مانده بودند که مبادا  
 منتر آنها منته نوند  
 بخار که متقاعد مرسته از فواید مهر آتش نشانی  
 بسبب اصطکاک و تصادم که با هم میکرد هر ارا  
 مرسته و در آنرا نشوده مرسته و متکاف و منقبض  
 مرکب است ابر غلیظ شده بعد که نجبانه هزار بار

ازین نوع

از زمین بر نفع مرسته ازین ملک و اصطکاک کی ماین نندی  
 در مخزن و لکا شفقها رخسار که در هر اسپه آمده بعد  
 دقوه الکترتیبیه لظهور آید بر تمام از جمع جوانب پیدا شده  
 که همه طرف دمای و ایاب میگردند چنان نظر فرماید  
 که شمار ممکنه این ستون مایر خاکتری را که از زمین  
 مر نفع شده بودند از یکطرف هم غرض بر آمدن سبابه و از  
 طرف دیگر مایر طاق طاق اندرون مهر آتش نشانی  
 که در کمال وضع و اعتبار بودند از غرض آمدن چنان  
 امکانه بر پا کردند که کوشش ملک که مرسته در هیچ آتش نشانی  
 بر آمدن برین ماین شدت تا تا و این قسم فارق اعاده  
 دیده شده بعد

صبح روز بیست و ششم اکثر خود بسیار مهیب عظم شد  
 بعد از آب از کاشنه شکر جمع مردم تزلزل و لرزان  
 شدند گمان کردند که درین خوران آب از زمان مهر آتش نشانی  
 فایز میشود این بعد از جوشتش آب است که از زمان آتش  
 نشانی برودن مرسته منتر محرز لهما مر خاکتری سابق الذکر مر نفع

و نازل شد آن سیلابها را در روزهای سرد و سردی که  
از نظر نامدار و غالب هفتاد و هشتاد امثال این کار بود  
و فوق الطاقه تحقق و تدقیق آتش فشان این اثر اگر آه بعد در  
هفتاد و هشتاد و هشتاد که این قدرت هفتاد از آن نبود بلکه معتاد  
برینا در آنجا که هفتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
از طرف المار الترفان خارج شده بلند مرتفع بان  
صد این ابدات بکنند مگر این الترفان در آن توابع  
صفت فک سالیانه که جمع مزاج هفتاد و هشتاد و هشتاد  
مانند پس از آن مظهر این آتش فشان شده بعد از آن شروع  
کرد بیاریدن و باریدن باران بسیار شدید طافانی که قدرت  
طول کشید چنانکه ذکر شد در هر موضع که آتش فشان می  
شد که شروع بیاریدن بکنند میانه که آتش فشان

موقوف می شود  
در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هشتاد از کوه و در و در کوه  
شدت و مهتابیت خارج می شدند و آتش فشانها هم  
پس از آن سبیل بجران شده لقبیکه سیلابها را آتش

۱۷۵۰

در همین اورد

در همین روز سنه سی و هشتاد و هشتاد از کوه و عطفانیدند  
و بعد از مر شدند در حلقه و سحر که در دامنه کوه بود  
و آنکه را حیوان محکوم بود که فوق آن معتاد بود  
و بکنار باران که رسیده بودند و هفتاد و هشتاد و هشتاد  
از تاریخ هزار و هشتصد و پنجاه و هشتاد و هشتاد  
بجای داشت و اله لعل این کار در دوران آتش فشان بود  
در سنه لایق از او فو ناه و ناه و ناه و ناه و ناه  
از آنکه نام آثار و علامات طبیعی آتش فشان عجیب  
و غریب که مذکور شد ماکمل عطف و مهتابیت دیده  
میشد لفاصله دور و در جنب محوطه که در بالای کوه  
بسیار شکاف عظیم ظاهر شده که مقدار کثرت آن مواد مشتعل  
و آبی از آنها خارج می شدند که از آنها نماند باس مگر  
شده بود لفته اواقعه را در همان زمان لغزشها  
در شهر از آنها کشیده اند و در بنای سینه بعبور از بن شکافها  
که در نزد یک قاعده محوطه بودند در کل شدت  
فوران می کرده مشتعل و ظاهر بودند کما بلیت لفتاب

۱۸۵۵

۱۸۵۸

بناشد که چشم روزگار شران بنده لب سیلابها  
 ای کس چون بد اول رود اهل رسیع و غلص  
 و جابر بودند میو بالیم رسیع رصده فانه کج در بالدی  
 اینج کمانا کرده بودند جمع ملاقات و اما بطبعه که درین  
 الش قشای در کاک وقت داشته و هم مین ملاقات  
 و الفاتیکه در سنه هزار و شصت و شصت و یک ...  
 در الش قشای در کاک در نهایت استند و ظاهر ننده  
 بعد در کاک تحقیق و تدقی نگاشته است ...

۱۸۶۱

در کفایت رهن مؤلف کتاب بالدرک

بر ما وضعت غنمت شد که دو مرتبه نسبت استسلام  
 کوه در زور غنم و فقه اول در سنه هزار و شصت و شصت و شش  
 در مالیکه از الش قشای فارغ بود و با لغوی که اقلر غنم  
 بکنار در با و از شهر رخنیا که ششم قدر که بالا رفتیم و هر  
 شدم بر باغات که شراب شود که موسوم بلا کر یا  
 که ریشی است از اینجا حاصل میشود و هر سه بالا بر غنم  
 حاجی را حاصل با صلوات مراد محققه که از غنم منضبط شده

۱۸۳۶

بودند

بودند مراد مرشدند با وجود این اغلب انواضع سبز  
 و رقم در کاک طراوت در وسط ارتفاع کوه بلکه معروفند  
 دارار در رخشان عظیم که بر آسمان کشیده و سیاه  
 انداخته بودند بدیر را اسب منور که در اینجا واقع است  
 و از اینجا هر قدر بالا تر می شدیم سبزه و کماه کمتر می شد  
 مگر دیدم تا رسیدیم بجای که بجز مواد معدنی در شش تا  
 چیزی نماند از نمود و در رسیدن بناوات در اینجا کاک  
 و الفجر اسر بعد الاثنا اکثر مرضعش انانشته کاکتر  
 و جسم که مانده خبث اهدید رخسار یک بر در معادن  
 منبط مر توف مشا هر مر شده بلکه مواد محوقه را دیده  
 بسیار مجلب و با نهایت تاشا خیل شبیه بود بکوه  
 آلب در وقتیکه در زستان سخت خسته بر از قطع  
 خ مانده و نیز محمود منور در میان که با تلاطم و از حش  
 بغتة شمه شده باشد اما بجای ریکه آفتاب زمانیکه  
 لقطعات آنها مر باید متلا لا در در رخشان مر شونده  
 پان سنگها که مر باید سیاه و عدم التلا لا بودند در رخا



در وقت از غبار مذکور که منزهت الحید است  
 تا کف روز با فاستر رنگ منبت ریاضیه  
 شده در پس رسیدیم با هر محوطه که قله آن کمر  
 انشرف است باز سید کردن راهی که از آن  
 صعود در محوطه هر باشد لابد باید قدر در دره  
 که از نلته سما که سابق ذکر شده و لب محوطه سید شده  
 زیت کرد تا اهر سه که چونکه بسیار شیب  
 در صعود از آنجا کمال صعوبت را داشت همیشه  
 نوبت یک عت طریک کشیده تا از آن محوطه بالا آمدند  
 در سمت پائین محوطه از غبار مذکور پیشه خفت است  
 چنانکه در وقت بالا رفتن به محض رسیدن قدم شخص را  
 چنان عقب میرد که باید بقوه تام دوباره بالا برود از آنجا  
 که بالا رفتن با فرسودگی در فاستر بسیار زینکه پیش  
 بر آن کمال صعوبت و زحمت را داشت آنکه لفظ  
 کوه رسیدیم مشرف شدیم بجزوه دره منتهی انشرف است  
 منظر عجب در کمال غایت دیدیم که هرگز نشاء آن

به تصور غایت بکطرف نظر میکردم حوالا دامنه کوه را می دیدم  
 که مواد انشرف است اغلب مزایع آن را غراب با مخلوط کرده  
 بهت هم جو زده سا و الفلاب مندر لطف فکر در نظر  
 میکردم منظر بسیار مطبوع و دلکش صبح ناظر را  
 با غبار و دماغه راه بر معلقانش که رنگ داشت  
 برع نوبت رسیدیم مگر تا محاط بر سید شد بسیار  
 تقوی آن بسیار است ( اینست بیشتر که انجمن  
 دیده می شود ) در هر انشرف تا حفرة مهر انشرف  
 لغیر سینه از حیثیت که یک در زما گزین وقت ثقی  
 محوطه ظاهر صید خارج و در نفع می شوند و همان مهینم  
 و مخف می شوند از برون آمدن و امکان شنکها و قرار  
 گرفتن بر در بلایر طبقات مرتبه و درجات تکثیره تازه  
 پیدا می شوند و همین در هر فوران شکافها تازه پیدا  
 می شوند و مواد انشرف است شکافها قدیم را مسدود  
 میکند در کمال سهولت ملاحظه کردیم مابین بعضی شکافها  
 شکافها را و تجربه کردیم در آنجا مواد انشرف است همانرا

بالوان مختلف بظن مرادند خضه خوش وضع و با نمانش  
 و هکذا در مان اشرف تا را که ملاحظه میکردم میدیدم که  
 در دو غلیظ لقیظ ستونا خارج می شود خوب بنیم سطح و در  
 و اندرون مکرر اشرف تا را ملاحظه کنم القان وقت  
 و هوام ساعتی کردند با ملاحظه کردن گرفت و در دو  
 ایندخت بر خلاف جهتیکه ما در آن بودم لقیظیکه در مان  
 اشرف تا از دفع زودده شده که در نهایت کرات  
 ملاحظه میکردم اندرون وسطی و اخر محل اشرف تا را در مان  
 مرشد که بعضی از مواضع آن سنگها مکتس و بغير  
 بنیشت ما خوش طرز اندیشه بود  
 محو طر که با نهمه صعوبت از مان بالا رفتیم در رعیت  
 و انکبار رسیدیم منرا اشفا یک بر در برین برنج خود را  
 ناسا دانند که زمانه پایان بلقوانه بطرفه العین بسیار  
 رسیدیم پس از چند بر همان مواضع که بسیار سبز و خوش  
 و دلگشا بود معادست نمودم نظر ماکمل مطبوعیت و صفای  
 داشتند بعد از آنکه در مان در نکل دو ما در مواضع خشک

عبارت

عیم المزمع اشرف تا نوقف کرده بودم چقدر خوشتر  
 و سرور بودیم از وصول بیه در چمن سرد و کاج  
 در شاهه گلها و استماع المان مرعها  
 در بیان روش مؤلف دفعه ثانی به بالا کرده در دو  
 دفعه ثانی در سه هزار و پنجاه و چهار شش که به نمانش  
 و بعضی که زود بر منق نقاد نمانش کل و بین با نوبت اخر  
 در آن شاره که در مان باین قسم که ابتدا شروع کردیم برین  
 یکروز وقف کردیم در ناحیه سورانت که بهترین جاهاست  
 خوب و با حفا و دنیا و مولد در وطن نمانش شاره مشهور است  
 و از آنجا بالا رفتیم پاس از شب گذشتیم رسیدیم به بالای  
 در خانه مشغول در روزان و اشرف تا بود  
 اشرف تا خطا شده در چند که اشفاق آن مان اشرف  
 و شاره در مان اشرف تا بنج ابر تره بلند شده  
 در بالا آن توقف و التاوه بود که مقصود از اشرف  
 ملونه و اظنه متلون در رنگ بزرگه مرشد حد بسیار  
 همبر از خوف محراب اشرف تا مسجوع مرشد که اگر

۱۸۴۶

مشران کشنده بودم سنگها مشعر و در آن دست  
 هسته خارج می شدند و الفدر بود البته مگر بدنه که چشم  
 با آنها کار کرد بود بعد از مدت مرخصیت می کردند و با طرف  
 احوال محروم می افتادند و اینکه زمین محو زنده مدار  
 بزرگ و غیره داشته چنانکه معین است که او را نشان  
 مظهر باران می شد همین قسم است ابتدا می نمود بزلال کشنده  
 و الهوات عالی مبدی مظهر غرض بعد از آنکه که از جو زمین  
 سمیع می شوند

۴۶۸۱

مرکز

از اربعین مشهوره چگونه کارها از زمان انوشیروان  
 لغوت تمام خارج می شدند در محو زنده با سوره و در زمان  
 وجه صد و هشتاد و هفت مظهر بود که در زمان  
 مکه شدت گشته و چنان بود از اربعین و در زمان کرده  
 که مشران هرگز دیده نشده بعد مبدی که سبلا بهار انوشی  
 چگونه از نظر شکارها و بهار انوشی نشان می شود  
 و خارج می شدند و غیره مگر مظهر می شدند و با  
 در زمان و مظهر بر از بر می شدند و همین قسم مظهر

بودند در زمان

بودند در زمان و از کوه می کشیدند سر از بر می کشیدند اما  
 انوشیروان از بیخ می کشیدند و در می کشیدند سر از بر می کشیدند اما  
 و در روز آنها مانند جرم آهن طبقه منقعه می کشیدند و در  
 و در روز می کشیدند این اجرام در روز مواد باره شکل می کشیدند  
 پیدا می کردند و همان شکل منقعه می کشیدند و می کشیدند  
 بدون خط از روز آنها عبور و مرور ممکن بود در حقیقت  
 مراطه سنگین و بیلی اینها بودند در روز آنها اما مواد  
 ذابیه از زیر آنها در کله رعت می کشیدند و در  
 در می کشیدند بخت شد و اوستا و اشتغال می کشیدند  
 با ذابیه ابرار بودند می کشیدند که دست خال می کشیدند  
 مظهری این مواد بهین قسم درین مجاهدت می کشیدند  
 بودند

در آنچه در محو مظهر پیدا می شود

در آینه و حوالی کوه و زود بعضی آثار طبیعی می کشیدند  
 که در حقیقت نشان و تامل انوشیروان است که در  
 بقدران و اشتغال القاتی و زود و نمانند که از کوه و

بلکه از وجود عدم انش نشاندن در آنها بقدر سبب شود  
از آنجمله چشمه مستعد و معدنی در آنها ظاهر شده اند  
شکل گاه ششگانه و گاه شانزده سبب و مثل بخارها که از آنها  
که از قعر آب در با خارج شده در حواله تزلزل که مشاهده  
میشوند

و همچنین از آن واقعه در مغرب فیه است مرصع  
جواهر بزرگ انش نشاندن که مربوط است  
بحر اعظم در فو که از زیر زمین عبور میکنند آن مواضع  
از قدم بوسوم بودند بحرا فلکین با با سیم و زمین و در واقع  
در تاریخ آریاب انواع در فو شمال از کول داشته اند  
و فکر غلبه کرد با جسته و عصاره می که با اصطلاح آنها به  
زمین میگفتند و آنها را مستاصر کرد اسم ز آنها را ارا  
با من در بسته از شتر آنها نمودند شبیه کرده اند انش  
فشان قدم بهای بمواضع را لطیفان عصاره و شتر است  
و خواستش شکل آنها را بقلبه از کول و کشن آنها را بود  
کردن مردم را از شتر آنها مثل آنکه اینج از افر صیاد آنها  
کمال بیان

کمال ابلر و طلاوت و فو ترا داشته اند و همین است  
انار که یافت می شود در زمین مسطح که سبب هزار متر  
مربع مساحت آن است و در حواله آن سبب شده است  
روزی متعلقه معدنی در سینه که همه آنها به سبب ترویز  
که از آنها در سینه و حالت آنها لطیف و محقق می شود که  
هر یک از آنها در مان انش نشاندن بوده است

در نایب نیز واقع شده است در وسط هم چه محران که  
تیه که در دوران به همین قسم که ذکر شده بدون تفاوت  
واقع اند  
ملاحظه شده است که مانند تیه که در کله استند هیچ  
مجموع تیه که کوکم از آنها یک درین محراب یافت میشود  
ضع نزدیک لعمده کائوله و در طرف بالدر سران مجاور  
و ناع کوه که نزدیک دریاچه بوز طلب است نیز همین  
فشان دیده شده است  
و هکذا در جزیره کوچکی که موسوم است به تیزید محروط

الشرق نشانی است که همان آن سمت دریا باشد  
 مازانم باین مواضع جزیره پرسیه را جمع خوای  
 پشت او جزیره را و نوسن و سان ستفان را که  
 مواضع الشرق نشانی بوده اند در حقیقت بقایا جزیره  
 بسیار بزرگ اند که از الشرق نشانی خوانده شده است  
 کوه و جزیره از جانب شمال مقصود است پس کوه  
 الشرق نشانی خاموش شده لایتموم و الطالیا شمال  
 وسطه و در محوطه بسیار بزرگ که مرسوم اند به و در جنوب  
 کمانیفا که قرار گرفته اند در جنوب که ما را ایمن که بین  
 البرجین واقع اند در انجا دیده مرشد حفار و وسیع  
 همان الشرق نشانی که از انوقت که تاریخ عیسوی  
 ابتدا شده است مال الدن دیده شده است  
 که الشرق نشانی باشد و ما هنوزم از انجا دور قلیع  
 در بیان سفنار مقصود مرشد  
 در وسط محار نکلان همان الشرق نشانی بسیار عظیم و بزرگ  
 با صفت

با صفت اند که مرسوم است بسلفا تا رفیر گوگردی چونکه  
 ان زمین و ازار مواد گوگردی در معدن گوگرد است  
 و او قریب لیز بودل واقع است و این زمین معدن  
 و این زمین و صخره بیست مواد الشرق نشانی مرسوم  
 به پوزلان که از انجا افند کرده همه جا می رسند بسیار  
 نافع و معمول اند در خمار سبانه و فتوات که عوض  
 آهک بکار می رسند و ما خلیع بهتر را با فایده تر از آن  
 و جزو عظیم نکلان مقصود مرشد باشد  
 در این صفحه از سنه هزار و صد و هشتاد و هشت الشرق نشانی  
 واقع شده بود از انجا واضح و آشکار می شود که هر چه مرشد  
 شده است که جمع علامات الشرق نشانی که در این حوالا  
 پیدا می شود محقق از احراق مواد ذائمه زمین است  
 که بواسطه معبر مخصوص مقصود می شوند به محار عظیم  
 این صفحه معلوم می شود در حقیقت که مربوط باین منبع  
 استند در این اراضی که و اما است سپت محوطه

۱۱۶۸

در دراز چسبند بنی سوراخ است و مقدار آن به مجاری در وقت  
 ارض زلزله از آنجا بنی را حالت کبر سقا می شود یا بکلی این  
 آنچه خارج می شود از سنگها بزرگ آن فشانده کرد که در این  
 حفزه ملاطحت کند و در قریب مردم بود به لکن یا تیره سینه در قفح  
 سه و دیگر یافته اند از سنگها سفید شده در بواسطه بنی را زلزله  
 متاثر گشته اند .....  
 جسمه از این صید استخراج نمایند کلمه در این است که گوید  
 لیکن در بعضی مواضع که در صفا نزدیک بکلیس هم پیدا می شود  
 خاک بنی سنگها اینها بنی بجهت سست در فاصله داشته اند بر آن  
 اساسا متوق و متدبر کن است و در حاله دیگر تا آن وقت آن  
 زلزله در این صفا آمده است جمع شده اند لکن در اینها آن وقت نهی  
 فاموش شده هم بجهت این سنگها هم بجهت کازره در زیر آنها جمع شده  
 مرتفع گشته سنگها متب گرفته اند و قشره از این مواضع عبور گشته  
 بعضی رسیدن قدم صدارت بسیار غریب شده می شود میسر بود است سکوت بیان  
 میکند این صدارت به بطین و او را زمین زلزله در عبور در این مواضع  
 سینه می شود

سینه می شود بواسطه کازره است و در زیر این صفا به مجمع سینه صفا گشته است  
 بنی بجهت این صورت ظاهر می شود عصاره در کف انداز زیر این زمینها مجموعا فضا  
 بوجود است و زمینها چون عقیق آن تمام و لطفانه از این صفا و قشره از زلزله  
 عبور می کنند لایه بکلیه صورت سمج می شود .....

بیان مواضع موجوده باورده

در این اراضی صفا مرداب واقع شده است و از آنها کازره صفا می شود زمینها  
 بیان می کنیم حالت مواضع شوم مردابها را در مردم از آورده نیز صفا جمع  
 آنها را بنی هم نامیده هم بجهت اینکه طوری در مجاز آن مواضع در سینه کازره  
 صفا در بر زمین است و سه در حیوانات طایره بنی مواضع در سینه کازره  
 فراوانی که کف صفا پر از آنها از حرکت با زمین در سینه مرصقه یاد است  
 و در زمین دهان آن مرصقه خبی بود کیفیت آوردن و کشتن مرداب  
 بطوریکه .....  
 ما چنان از این مقدار مواضع پیدا می شود در فضا به نام کرم و نزدیک کرده و زود  
 واقع اند در آن مواضع صفا حتمی است که در بر سه و در سه مختلف از آنها  
 متصاف می شود و بعد از این مقدار در زمین زلزله آنرا به نام کرم می خوانند

زین است در مکان بند بر در با بر قلعه هر در دست معبه میزد است  
 به امید و این طوری است در کله خمار سه سه سر و کبریت این طول  
 عمره اگر جوهرت میزن کنه بان موضع پرواز نهی بملکه بان نزدیک  
 میوند یکم فقه مخوف سه فرار میکنند آقا نه انکه از لاک تر سیه  
 از باب انکه ادرت اتنی عقد و درستی است در بادا با نه غفب  
 کنه خنجه عقدا بر اینان است بلکه بویله زکاد است  
 و کمرت اینست درک اذیت این بخار ملک و لو نهانی  
 و فرار میکنند  
 و نیز گویند اوردن دیگر در ملک سیر سوخته به سر و سر  
 برت است یافت میزد چهار بار بان نفاک آن  
 نمیواند برود بعضی انکه بان بر سینه بنام مجلس در آن موضع  
 آنها لایح آن ملک میکنند از عقدا است سینه قه این بود  
 در کفله این مواضع میزوب بر فدا میانه ما نهادند و قرآن اله  
 خف میوند مجمع آثار طبیقی است <sup>نموده</sup> عت و سب آنها و در طاک کله  
 در آن

میران بیای کرد و فهمید از قدرش بفرست <sup>معنی</sup> <sup>بما</sup> <sup>مصدقه</sup>  
 در این مواضع ادب است جنم آن و یکی در رخ در با قبض روح  
 کالغیر از اینست در با ر عوف نه جنم میزند  
 درست مزب پوزل خد میز دمان اسف نه در باب  
 سر مرداب سه اند بنار از نهی انکه ذکر شده اوردن میگویند  
 و ما در باب این مواضع عقدا است کنفده است فبها به از عقدا  
 عزافت است باین مواضع میداند بعد از اسف نه در دریم نطق  
 افتاد غمنا بسیر در با رویه سه در جملها اینها در با  
 اعدا است به بقدر جمع جواب سه تا به راه بان مواضع جاطه  
 که اند بر سینه <sup>نظر است</sup> چهار کازمانه یوان و ش عمر سر و  
 میگویند سپهری و قیمر از دور و عقدا است مؤذر بعینه در در خط است  
 این جملها سنگ است و نیز در ز پیر ش میگویند این مکان مخوف  
 مستقیم جاده در یکی جاده بود به مردم لوازه با بد جنم  
 در این ایام این جملها معدوم سه و طوری بدون هیچ خوف و استر ز با

کینه در ریاضه در موضع موجود است در صورتی که در آنجا  
بظرف آب در موضع اطراف آن که با غنای کمبود را حاصل کرده است  
در کمال غلبه و طراوت است و بوی در حال دریاچه بخار کازی  
ملک جمع شده اند بسیار کمتر و سوزن تر

از این جهت در وقت نزول می شود در چند موضع از سر دریاچه  
در حال این موضع قرار گرفته و در کوه است به اینان

در نزول این مواضع غار واقع است در اول کوه و شیب  
بسیار غاریست حرمانت که یک کوه رسیده در جبهه ملک سینه

چنانکه مشهور است در بدو هم حاکم بر دریا اظفار  
دفعه مرتفعه و جوی همینه در این غار کف است که کاز

زغال ملک از او خارج می شود در آنجا سنگی است که قهوه  
اجزای ریشه آن مرتبه در دریا می خرد که دره منصفه را

دان است که تقریباً نیم دره منبر آن است  
در آبه ارقی ش زودم در کسسه نزار در پهنه در کوه است

در ۹۱

دره الی این اورک آبی ف ن دروزان بسیار صلیب نفاق  
جمع این مواضع لوعا لها س فلها که بود در حقیقت اجزای این

در این لوعا پروز بر کن در بین آبی ف ن بقیه که عظم از زمین  
خارج شده در سولوم است به نوز و مونت منکره ناز و ان کوه

عظیم است در آن ملک موجود است در آن دریاچه  
آن در افراکتی ب ندر کوه غنچه و همچنین مراد در این کوه ف ن

در زبانی خارج شده بقیه نصف است از دریاچه لوران پار  
پس از آنکه آبی ف ن بود و این مراد خارج نوز و این کوه برون

بسیار و این مواضع زلازل شده و متوالیه اتفاق می افتد جمع  
مستطاب کن بود بعد از آنکه این کوه خارج شده و قرار گرفت

بسیار مودت شده  
و در این اتفاقها که و زود آبی ف ن در شکست است کیون

و نصف در صد و پنجاه سال طول کشیده است و عدم لغزان را  
از سر آبی ف ن در آن طایفه از این و نه است



فصل دوم

در آتش فشانده کوه آتشفشان را شایبل در جلاب در نزد خزان  
 کوه است در ناحیه کافان معروف به آتش فشانده از آنست  
 بیست تیر هزاره بسیار بزرگ است مثل کوه کوه در مینا جنوب  
 در غرب ایتالیا در دریا مغربه و نزدیک ازیلیه واقع است  
 و این کوه در سمت شمال در شرق آن آتشی در آن است  
 از سطح دریا شش هزار و سیصد و پنجاه متر است و در آن چندین  
 آتش فشانده واقع شده

آتش فشانده اول

در شمشیر عرب سابقه آنکه در کوه بزرگ که با خود سبای می کند  
 در کوهها با تیز جنبه از رفق در وقت عذوب آفتاب در حالت  
 در بندر بیوزیه در امانت است بقلب لود است با حال خشک  
 رسیدیم به بندر سید در وقت سیلاب مغز دریا بندر بود  
 از باد و طوفان بسیار محفوظ است لود در آن توقفت کردیم  
 عزیز و عمارت عظیم از آن آتشفشان دیدیم و در آن کوه آتش  
 فشانده بسیار بسیار است که از آن آتشفشان دریا دریا می رود  
 امان

بر فاضل با همان بر می شد و در آن آتشفشان سواد را بر می شد  
 از فقه آن کوه خارج می کردیم که هرگز به همیشه در قطعات چهار  
 بسیار بزرگ در حالت آتشفشان از مکه می آید که با صدای بسیار  
 می آید و در فاصله می کردیم دست و دست سنگها می کشد مشتعل  
 به حالت اجتماع در دریا می بینیم و بلیکه می چیدند و با آتش در آن  
 آتش فشانده بر وضع عمیق از جوف آن می چیدند و خارج می کرد  
 می کنند با میکوبه اسلاد در جسم می گوز از زمین می آید  
 در سمت مواد آتش فشانده این کوه در میان کوهها است  
 بزرگ بقسمت از آن فرزند از هیولان از آتش خارج می شد  
 از هیولان بسیار که در غلظت جیب می گوز را تیز زنی می نمود  
 و در آنجا خارج می شد در دریا می آید  
 و نیز میکوبه با کله فوف در آن است آن کوه با رفق  
 در زیر درختها می چیدند و در آن کوه سبب اینها در هیولان  
 به چشم می دیدیم در طحال نمی گوز را تیز می گوز را تیز می گوز  
 به درختها که ساکن است و اینها همان کوهها است که ما

بظرف غفیری است پستی نیده بوده  
 اینج طایفه و بر زمین از مظهر است و ثابت یکدیگر در قرون ماضی  
 بجز از میلاد حضرت مسیح عیسی و بعد از آن در این کوه کسی نشانی  
 ندیده است پس از آن است از آن کوه ها که بود و در این کوه  
 سال بعد اثر اشغال در آن دیده نشد و در این وقت قرن هجدهم  
 در این کوه از آن کوه ها که در این کوه ها در این کوه ها  
 بقا عدل بسیار کم این کوه در این کوه در این کوه در این کوه  
 به قیام شعله و زیر و زبر کردن و حکما در این ایام در این کوه  
 قریب بود است طبقه از طبقه تا نینه برودر طبع یافته  
 و مگر نه در این کوه از آن کوه ها که در این کوه ها  
 در این کوه ها به نام مخروط مسقط است که از آن کوه ها در این کوه ها  
 و عظیم تر است خواجه در قلع آن از سطح دنیا است از آن کوه ها  
 اگر آن کوه ها در این کوه ها در این کوه ها در این کوه ها  
 او خسته منظمه از او مرقع بود و از برف خالی بود و در این کوه  
 بهر در زمان در قیام پدید آمده در آن کوه ها در این کوه ها  
 از آن کوه ها در این کوه ها در این کوه ها

کوه

و عین تر در سوره در انال آن ملک است آن کوه وال دل بود  
 میانه در طرف شرق اینج مخروط واقع و تا دریا کشیده است  
 سید پرست است که بر سر کوه بر این محقق شده است در دره وال  
 دل بود موجود گفته است از یک از کوه ها در این کوه ها در این کوه ها  
 عمارت و کازانه رو به کوه ها شده و در این کوه ها در این کوه ها  
 برض آن کوه ها در این کوه ها در این کوه ها در این کوه ها  
 فن به این موضع ریخته و سرور کرده اند چه از قله کوه در این کوه ها  
 از قله مخروط به واسطه زیری کوه در این کوه ها در این کوه ها  
 ظاهر کردن آنها و چه از سیلاب مراد شعله خوردن یا بهر این  
 سیلابها بر سطح جابر کردن و مخدر شده و برابر این کوه ها در این کوه ها  
 کرده اند و به سبب آن کوه بزرگ کردن بعضی کوه رفته و دره با این  
 عطفه که ظاهر و موجود کرده اند  
 کوه اینج بای است واقعه در راه مارکس سنه هزار و سیصد و پنجاه  
 واقع در سیلاب بهیمن شده است و به است سایر معابر شده از این کوه ها  
 در وقت در آن کوه ها در این کوه ها در این کوه ها در این کوه ها

۱۷۵۵

در فوق آن مسطور بود ریگور میزان سرعت آن که بطول است  
 معلوم کرده است در هر دقیقه ۵ هزار متر حرکت می کرد و عرض  
 مجرای آن بیست هزار متر بود و در هر ساعت حرکت می کرد و در هر  
 از مسافت بجهت عمادات در هر روز حواله آن بود و در هر روز  
 و این من در تمام حرکت که بطرف خود جذب کرده بود و در  
 رها کرد میزند مجرای این سیلاب است که در آن فواصل است  
 می شود و در هر روز عرض ده الی ۵ هزار متر عمق آن است  
 و در هر روز که از زیر یک نقطه است بسیار بزرگ از اجماع مختلفه  
 و نیز احتمال بر وجهه از این قدر طیفان آب و سیلاب مواد در این  
 سابقه بود از مجرای مخصوص این قدر که در هر یک در این  
 دوره نسبت بسیار قریب جوار معلقه در واقع است از مواد ممتد  
 بر کوه باشد و افزون است بر کوه در عمق این دره خانه است  
 می شود تا عظیم با ارتفاع پناه متر و بطول چهار متری از هر طرف  
 نیز در هر دره پناه است و در میان این پناه بزرگ است از  
 سطح دنیا چهار متر ارتفاع داشته بر از مواد آبی است  
 در این

بیشتر از این که در هر یک در هر یک ماه او سیلاب دارد  
 و این چه وجه در کوه آنها است ف تا عظیم است که در هر  
 تا این که در والی بزرگ که در بلاس این دره واقع شده و در هر  
 تغییر دره است ظاهر شده و از یک از طرف و ظاهر از یک طرف  
 پائین تر خارج و در هر یک سیلاب است بسیار عظیم است  
 اگره این است که در هر یک در هر یک عمیق بزرگ است و در هر  
 یکینش صورتی بجهت کشتن مواد بلور و در هر یک از او  
 مجموع است این است ف تا این حد است جبار و در هر  
 طول کشید مواد آبی ف تا در طول کثرت جمع گشته است  
 جمع در هر یک در بعضی از مواضع ارتفاع آنها بر این متر کرده  
 بعد در این عالم بوقت الارض این اتمام نقص می شود  
 در این مدت است قرن به اطمینان است ف تا این حد است  
 است که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک  
 که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک  
 که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک



بمذرات خاکستر جوهر در جوش بلکه که چیده در طحال تا  
 محک و بهیئت غیر تغیر بسیار بهیئت موجب غم و عدل بود  
 مصفا میست در آنجا که سسته به تقضی زمان آن فن  
 زنگ بهای قتم که کور شده با بن حوضه تصدق قلم  
 مدینه میست در وقت آن بسیار که حکمت و تقبلی و هم فوزه  
 بود و از جلاط مواد مسفته ملونه با ان حلقه زرد و خامه  
 در رخ جان هم آنچه برده بود حکمت با این کرات و بهیئت  
 هرگز مشاهده نه بود ظلمت شب در دریا صبح و درین  
 با در سر شرف و نهاله نیز بر بهیئت و کرات آنها در بوی حال  
 روحیت و دانت ما افزوده بود  
 سولف کیم در حواله محظوظ در در وسط طبله با لایق کوه واقع  
 و با لفظ موجود است از زمان آن فن بسیار قدیم است  
 در بر است از اینها که مذکور شد نیز کتر بوده و بهیئت بسیار  
 و مواد آن فن در یک سسته فوسه  
 در بر است هر کس بهیئت تمام در زمین بود  
 درین

در وضع و هیئت محظوظ و در آنها آن فن در تغییر است  
 در روز زمان متغیر و بعد میوزد را اینها نه تنها بهیئت و کور  
 از انفاق و کالیات جوهر بسیار کوشه در دروی  
 زمین به قیاس می کنند بلکه بهیئت و اثر محظوظ در آن  
 فن در بهیئت است در جوف و در این زمین بر طحال طبیعت  
 مقدسه در زمانها طریقه می شود و زمین را کشف در دانهای  
 آن فن ظاهر می شود و آن فن در میورد و مواد کوشه  
 شده اعداد محظوظ صبره می کنند و کما بهیئت کما بهیئت  
 در خروج این مواد در جوف زمین سه می شود زمین  
 مخفف و محظوظ موجوده فزورفته خراب و کور می شود  
 بیان آن فن در در سنه از او سسته است نه  
 در در این مذکور است به این آن فن است از جمع آن  
 فن اینها در در عالم اتفاق افتد بود در روز نهم ماه اس  
 در روز قدر از وقوع این بله عظم نبسته و بسیار در زمین

۱۶۶۴

گرفت هرگز بخانی طوفانی که منزه بود چه نفوذ نکند  
فلسه در آن اوقات بان نوازش برده بود جمع و جمع  
و اوضاع آفتابیه بهیچ در آنجا معلقه شده و صفتش در آن  
که به پنج قسم بیان میکند

ایمده روز قدر از آنکه این آفتاب در واقع شود هر سه دره  
و در حرکت بنظر آید و در لاله ما سر شده و نفوذ کند جمع عمارت  
و بنیانها لو خراب کند مصروف باغوش رعنا و جلوس  
برقبا جمع مردم لو سقط بگردن گفتو ما در حوش مرگورده  
نماه کرده بیک رسته از قله تا دمان آفتاب در قلم گفته  
ش دروغ کرد بفرمان و افعال طلب بسیار بر سر دست  
الاسته ماه طول کشید پس بفرست که مخسفات شده است

در از قله تا دمان آفتاب در قلم آن زمین فرودست  
آفتاب در اول دریا در ماه مارک سنه هزار و شصت و شصت  
در عتبات از غروب آفتاب از طرف جنوب شرق اینا کرده  
در آنجا

و تقریباً است میرد در موضع آفتاب در قلم واقع شده  
کائنات در ربع براد آفتاب در بقعه خارج شده خان آفتاب  
شده و جمع مردم بهیچ و بحر مانده حرکت در آنجا میزورده نزول  
براد آفتاب در جوان شده مسیلا با آفتاب در است روز متوالی

بطول بنامیه نازل و در بعضی از جهت علی سید جاده  
و در هر که همه آید در مضر از آنها شهرت بزرگ بود خراب کرده  
خانه کوکب آن ابا داینها از سنه الی چهار هزار گفته است  
سیلاب آفتاب بطل برعت و عظمه منبسط شده و این ملک فراموش  
بکس کرده آن تاریخ آفتاب در آفتاب در آن مواضع لو گرفته  
و این حوادث لونه به بعضی خراب کرد و جمع آن ملک با آن  
و نظارت لو خان منهدم کرده بود و اثر از آن عمارت بزرگ  
از قلمر معابد و کنیس و سایر باقی مانده همه لوق عاصف صفا که بود  
از زمین جمع آید این ملک جزیره باقی مانده برای طلب و کسب  
تا قومی بعد و منفردا در بلاد آنجا رفتن نمانده و از سموره دور بوده  
از قضا خان اتفاق ظاهر براد آفتاب در آفتاب در آنجا لو گرفته بود

مجلس انتقاد کرده در کسب  
و قواض روحی که از آنم رخ  
در یک بیسره و حال آنکه  
میباشد

طهارت آن زمان در حقیقت و ماهیت براد آنست که این سبکی است  
 و عابر بعضی زاییده قیاس و تقصیر کرده مگر تجربه نوزاد عزیز نیاید  
 مگر وقت مملکت از فداست و تمام مملکت در وقت زاییده بود  
 و در آن بوی سینه و شیر حبه ها از آن بزرگتر شود خارج و در  
 میسند مملکت بعد از یک تر پرباب بیشتر از مبع مملکت  
 عبادت خاک که ذکر شده مانده چنانکه در روز آفتاب برود  
 قشر بر روی آنها بچرخد و قشر آن قشر سرد منقذ  
 سنگین است قلعی از آن صفت میسند که با آنها لای سبکی  
 میسند و در زخم نوزاد حبه ها میسند بعضی بقلع است زغال  
 بر بارک و شکر سینه به تانی سفید و در بدن مگر بقلع و در  
 به هم انداختن جمع و تراکم سه همانند و به بعضی خود که غراب  
 میگردند تا مگر شکر قانمای راه در موی آنها واقع بعد از نوزاد  
 هر چه لوله قابل استقال بود این سبکی از قسم از چنانچه موضع  
 میگرد و عابر بود و کل آنکه از هم بزرگتر و از عمده آن سبکی بود در حال  
 رحمت عابر و از هم آنها بیشتر میسند و در روی سطح بیض  
 شد بیض سینه آنکه در روی زاییده است که چنانچه سینه  
 با زبان

بازمانده خاک که مصلح این ملک است و این شعبه بار از این  
 مرمانه  
 در میان ایام آنست که در وقت صحت از شب گذشته بود با سبکی  
 بیشتر از همه کاتان رفیق و در زمان آنست که بزرگتر شود  
 و هر قدر با تاش و صلب و مملکت براد آنست که سبکی است  
 بسیار غیر از اینها خارج میسند و در آن روز مملکت شکر میسند  
 نزدیک بروم و در آن آن مراضع در او ظاهر بود از اینها بهتر  
 در ایام بدست میسند که هر چه با مملکت و از آنست که با  
 مملکت با بوز و در با جیده از دوزخ سوزنها خاک کتر بزرگ و از آن  
 آنست که خارج و با نهایت جبنده و جنب جسم تر و در آنست  
 بعضی از آنست که در در سینه است و در وقت نوزاد  
 در آنجا تاش میسند که در جمع مراضع مازده لوله است  
 میسند مملکت از عابر بسیار نوزاد نفس در آن لحال صوبت در  
 راست  
 از وقت صبر و این آنست که از آنست که سبکی است  
 چنانچه چهار روز طول کشید در این مدت در این گروه و سایر جاهای مملکت

نه آفتاب لو که در روز ستاره مرده شد است چه مرگیم در آن  
 هفته آفتاب را که در کمال است بر روی سر زمین در سینه ای فرو  
 شده و بپایین می رسد و ابراج فلک در سینه عظیم بر خیزند و بپایین  
 رعدا عظیم در مواضع بعده شده نونه این صمد الله بنده  
 بود در کمال بر که در سال این مواضع واقع و تقویا صمدی فاعله  
 دارد صبح است و اینها فاکتور در این مواضع واقع شده  
 به انهر رفته در سینه شده بود . . . . .  
 قریب با و الطاه به بهر کمان بر جهت مردم آینه روض  
 کجا تغییر یافتیم دو هفته در بوم بسید است و سواد ذکر  
 سه روز این شهر با واقع دیوار است . . . . .  
 مواضع از دیوار آن دیوار با هم گشته این شهر را غراب به بندگی  
 اما شهر را دیدیم که کجا مستول شد طرق و نزاع از بجای آینه  
 این شهرها سه راه آفتاب که در آن قرار کرده در این شهر نشسته  
 و این جهت غراب بر کرده خانه سرفیه لاجل شهر غمگین است  
 چون آن در دیوار بر روی کبریا مرچیده بلان آینه چون آن  
 است

نه این سینه و سینه مفاد است به آفتاب مرگند . . . . .  
 وضع و حالت مراد آفتاب که در بوم بسید بر راه نصف است  
 این شهر را بر آن بینه در حفظ مرگیم حین سینه بوده بقطعات  
 بزرگ سنج در زمستان بیدار گشت در روز اول عظیم سینه شده  
 و نیز سینه بینه بقطعه سنگها عظیم غیر مستور بهوار مختلف اول  
 به شهر امانت است که سینه بود از ایجاد او آراکی مراد  
 از یکدیگر متفرق مرگند حقیقت و امانت آنها مختلف بود بعضی  
 است در روز و بعضی گشت وصل شهر سنگ خار بودند . . . . .  
 در حد خط مردم بر آفتاب در دست دیوار قلعه کاتان . . . . .  
 سخته پنج و هفت گشته و بس قوت زلزله از دیوار قلعه گشته  
 چون این عمارت را غراب گشته با اهل شهر مرگند و این سینه از دیوار  
 و ناله سه روز در دیوار قلعه سینه گشته گشته گرفته خج سینه بودند  
 پس بسید عظیم و بروج بسید بزرگ مانا در دریا خیزند و در  
 و شتر سینه بود و از غراب به شوخ و عرق نارس بود و شتر



در هیچ آنر فانی دیده نشده بود این بود سیلابها شش آن عظمی  
 در این شهر ریخته و جاری بود و غالب خانه و دیوارها را پر کرد و بعضی  
 از مواضع بعلیه نزدیکی دیوارها باطل مانع دیگر بر این سیلاب بود  
 دیوار مرغان و خزانه بیست و دو مکتوب دست میراد و غرابی  
 آن مکتوب قریب یکوچوب با یکا مانده و فتنه متوقف در جای حالت  
 سرد و خنجر شده و از پایش تا بالا یکوچوب از دیوار تقصیر بود علت  
 این صفت هم بود در این مواضع را که متوقف است و کاذب در آن  
 زیاد است پس مراد این فتنه در حال سرعت متحرک و در جای  
 که در آنجا در آنجا متوجه کرده سرکه خنجر میرد این جسم لطیفه با این  
 قوت در وقت هر آن یکوچوب بطرح مانع بر خوردن ترانک همیشه در جوت  
 تمام بر برکت بود بسیار است و او اگر جنب و در دیوار و غراب  
 میکرد یا او را کما ز لا خارج می کرد و اگر چه آن ترانک است چنانکه  
 ذکر شده قریب یکوچوب به دیوار مانده متوقف و خنجر شده  
 سیلاب است و اگر جنب و ترانک در باشد مواضع نیز در عظم و زیاد  
 بسته رفق میکند و میگذرد چنانچه در همین آن فتنه سیلاب  
 در حال

اعمال

در حال شدت از این گروه سیلاب است که نمرد و در آن زمان  
 خنجره لایق کردن ریخته بهر کمانان و جیب این فراخ عظمی بهر  
 ریخته است و دست زانها را لایق را پر کردن به قسم و در دنیا از این  
 دماغه عظمی است و هرگز از هزار ترانک است و دماغه در بسته بود  
 موافق است از طرف با این سیلاب بسیار زیاد که در آنجا است  
 و سرق کرده اتفاقا باز شده بود چون فتنه از فوق آن همین که  
 عجز میزد و با هموات عالی بهیچ زمین بر نماند و سیلاب جاری  
 و لایق در بیابان بسیار وسیع در آنجا بود بطرف است هزار  
 مکتوب است از انفاق است چنانچه در این آن فتنه است  
 آغاز این بود و این سیلاب است عظیم بهی سرعت و جبار سیلاب  
 بر خورد و سیلاب دیگر لطیف تر است و اول از جوار عظمی  
 کردن مکتوب و مکتوب در مکتوب است و در آن مکتوب کمانان و از این  
 بزود است که مکتوب از بنده در دوران رافع بود آن لایق خنجر و آن  
 صفت کردن روز است هم او در در حال شدت بسیار مکتوب  
 هم مکتوب است و غریب بود و مکتوب این سیلاب است و دماغه در بسته بود

مصفا بر آید و سبب آب و آتش است مسلک است که در میان آنها واقع  
 صفت است و در آن غریب جنبه کون افلک است بر هر که بخواهد شکر آن  
 اما آن دریه نشسته بود این را بعد از آن لایق تر از این چه بگویم بی حفظ  
 و صاحب عقول که در حق مسلم که اندک است و تصور کند حوش بر آن  
 بگردد و مواد آتش است که در این کثرت است و سبب آتش بی عطف است  
 در شرف حرارت و قدر بخت بکلیه در آب بر جود و طوفان است  
 همیشه دره و لطف کون آن را این است از زمانه و بر این نکته آب در آن  
 همیشه چنان کجاست که همیشه در اکثر آنجا همیشه در همه اینها همیشه  
 بهر آنکه نیست و از این سبب است که در اکثر آنجا همیشه در همه اینها همیشه  
 در همه اینها همیشه در همه اینها همیشه در همه اینها همیشه  
 در همه اینها همیشه در همه اینها همیشه در همه اینها همیشه  
 در همه اینها همیشه در همه اینها همیشه در همه اینها همیشه  
 در همه اینها همیشه در همه اینها همیشه در همه اینها همیشه  
 در همه اینها همیشه در همه اینها همیشه در همه اینها همیشه



مرتب بود و چهار صد سال هزار و پنجاه قسم عرض و از آن بالا  
 چهار قسم ارتفاع و بیست و پنج با وجه یک سر و دو پنجه شده بود و سراسر آن  
 سرخ بود و از هر صخره یک سینه مرتبش بود مانند تار بود که در آن  
 جمع و تراکم شده بود و در اینها حد است کرده بود . . . . .  
 در مدت فزاید و آتش فشانها در سینه هزار و پنجاه و چهار  
 هزار و پنجاه و هشت و شصت و شش هزار و پنجاه و هشت و شصت و شش  
 هزار و پنجاه و هشتاد و شصت هزار و پنجاه و هشتاد و شصت  
 هزار و پنجاه و نه و شصت هزار و پنجاه و نه و شصت هزار و پنجاه و نه و شصت  
 تخمیناً در وقت طلوع آفتاب در این کوه کفهای بزرگی  
 بود که آتش فشانها در سینه سینه و از خوف آن در وقت  
 این کوهها همیشه در سینه بود آتش فشانها در سینه سینه و از خوف آن در وقت  
 آنها در این زمان قلندر محراب و در سینه حد است کرده که در این  
 در ارتفاع بر یک از آنها هزار قدم است

- ۱۷۵۴
- ۱۷۶۴
- ۱۷۷۱
- ۱۷۸۰
- ۱۷۹۲
- ۱۸۰۹
- ۱۸۱۲

در مواد محترقه و آتش فشانها در سینه کوهها در این

آن جمع در تمام سوره لقمی که آن آنها را طبقه طبقه یافته اند فقط  
متوسط حرکت از آنها را هر وقت مدخله کردیم از آنست که  
متر است در بعضی مواضع حتی سطر از اینها هم دیده شده است پس  
یعنی در محقق میبود که او آنها برود و در سوره از وقت  
براست از آنجا در آن و پس بواسطه اینکه بر او فریاد شده بود  
یکدیگر جمع در تمام سوره هم موجود و این جمع سوره است و اینها  
قرآن است که علامت عالم معروفه الارضی از روی سوره در او آمده  
متمم و مقایسه این گفتاها به نظام قدیم در بعضی زمان وقت  
از یک روز این فرزندان لو که در چند سال قبل از این  
افتاده چشمه این مطالب لو که باینجا است که برابر ما  
میباشد و لذا آن استلال کنیم جمع کرده آنها با نصف سوره  
آن از مواد آتش فشانها سوره که متر آنکه محقق است  
هر جزیره ایستلانه بنزد و آب جمیع آن مواضع لو که در  
بواسطه آتش فشانها متوالیه و اینها را براد محقق از وقت  
در

علمیه

در

در تمام در تمام آنها موجود و نظایر سوره است . . . . .  
آنوقت فتنه واقع در سوره نذر است که در وقت رخ اولی علمه در این  
آتش فتنه بصیرت نمودار شده این بود در ماه اکتبر سوره نذر است که در  
در حال اینگونه زلزله در سوره متوالیه اتفاق افتاد  
زود یک با فرماه ترا از سوره در دویم سوره زلزله در سوره  
میشه و بتدریج زیاد تر میگردد و زلزله هم سوره سوره بعد بر صاف شده  
بعد از آن عالم در سوره در طرف شمال ایشان است که سوره  
هر اگر هم در حال که آنها صاف بنظر میآید و با سیمت ملک بود  
بعینه در سوره سوره بسیار اینده بند از فتنه میسه آثار علیا  
دیگر در سوره سوره بر آنچه عنقریب آتش فتنه خواهد شد نیز بسیار  
بود در سوره سوره با سوره یک ماه زلزله خفان زلزله سوره سوره  
آن ملک لو بریزه در آورد ما کفین زمانه در سوره شمال و شرق این  
کوه مسکن و شمش یک از فتنه برین سوره راه زار پس گرفته انهم  
سوره سوره از سوره سوره که نذر است که در سوره سوره ارتفاع  
درست نظر بر سوره سوره و در سوره کوه سوره در سوره سوره

۱۸۶۵

۱۸۶۴

در لحال رعیت و ستمت جابر بودند هر روز متوالا بهی قسم جبری  
 و سبقت شش هزار متر طول دستا چهار هزار متر عرض و از نه  
 بیست متر عمق بمنظور جمع این سرفه که متوالا بود آنجا رسید  
 به محوطه در قدیم آفتاب مذکور در حواله آن تهر متر توقف شده منعقب  
 به و شعبه شش یک از آنها ریخته مره کتک بسیار عمیق در آن حواله واقع  
 بود و از آن موقع به ریخته بطور رسیده و مستقیم بود و از پنجاه ذراع راه  
 به صحن آئینه می رسد به جوی در ریخته و آب بسیار به تاش می رسد از آفتاب  
 اعداد کتب بود قطعات بجزه بسیار بزرگه همراه حفر آورده بود  
 از آن بالا با صوات بسیار از زمین می افتاد و سبب دیگر از طرف  
 دیگر محوطه جابر و مخدر همیشه

در همین یک روز دهم ماه مارک در این کوه زهرا تین و بعضی کردند  
 هفت دان آفتاب و فقه پنج از آنها در کوه دال بسیار بسیار  
 واقع شده بود جمع اطراف و حواله آن مرتفع و سه بود و کوه طراف  
 غولش تهر متر بود و بیست سه بود و از این سینه بود و بود  
 آفتاب

آفتاب فته از این حوضه خارج می شد منیر سیلاب از آنجا که تهر  
 مخدر و سر از ریخته در جمع حوضه آفتاب این محوطه در آن  
 یک لک ف بسیار در سیر واقع شده بود و حوضه مستفاد همیشه از اول  
 در سیر آفتاب فته بهی قسم موجود بود و آنچه از این قله کوه  
 چه در این آفتاب فته و چه در آفتاب فته بسیار دیگر است هر سه

مسیر گفته می کرد و از سه دان آفتاب فته بالاید در دست سه دقیقه  
 صد تا هشتاد عالی و سینه غولش رعبه بود سینه سه موقوف کرده اما از  
 در کنار آفتاب فته تا سینه صدای متوالا بدون توقف می رسد  
 و ستمون آن محاک بود آه با وجود این رعیت با زان کبیر که جدا  
 بودند بهتر از این غنیان قبیله کرده این صوات با صوات یکس  
 معتقد در سینه بود و به در به در لحال رعیت بر سر سینه اند وارد کرد  
 اگر که ما هفت این صد مالک سینه نه موافق عقاید هر دو دان آفتاب  
 سینه کلمات و خوارق عادت هر یک در آنچه معتقد بودند  
 در حوضه در مرکز کوه اشک کرده و کارخانه اشک بسیار بزرگ است

سبکیها مغز دریا؟ بلکه مرا که کارخانه هسته و این خدایا  
 بجهت این که برده در آن ایام آتش فزاید سه و شش این است  
 کشیده برده سبب عدالت ظهور اندر امام عزیز دیننده لایحه  
 این قسم جزا که برده و مقصد سه برده .....  
 تمام سه رسد تحقیق آتش فزاید تاریخ  
 ۲۳ مهر در محرم ۱۲۹۲



